

## «را» نشانه مبتدای ثانویه؟

فرهاد معزی پور (استادیار گروه زبان‌شناسی دانشگاه صنعتی شاهرود)

**چکیده:** رفتار «را» در زبان فارسی معنایی است که همواره ذهن زبان‌شناسان را به خود مشغول کرده است. اختصاص نقش‌های نحوی، معنایی و کاربردشناختی گوناگون از جانب زبان‌شناسان ایرانی و غیرایرانی خود مبین پیچیدگی‌های رفتاری این نقش‌نمای رمزآلود است. در این مقاله برآنم که، با طرح این پرسش که آیا «را» در زبان فارسی نشانه مبتدای ثانویه است، به واکاوی دوباره آن بپردازم و، با کمک گرفتن از بازنمایی صوری ساخت اطلاع‌کمپرکت در انگاره دستور نقش و ارجاع، تنوع نقشی «را» در زبان فارسی را به تصویر کشم. از این رهگذر، درمی‌یابیم که گرچه ارتباط «را» با مفهوم مبتدا اجتناب‌ناپذیر است، نمی‌توان نقش ساخت اطلاعی آن را منحصر به مبتدای ثانویه دانست. «را» می‌تواند با نقش‌های ساخت اطلاعی شامل مبتدای اولیه، مبتدای ثانویه، کانون و نیز تقابل در سطح جمله همراه شود، گرچه وجه اشتراک رخدادهای «را» را می‌توان مفهوم تشخیص‌پذیری به عنوان مقوله‌ای کلامی در نظر گرفت.

**کلیدواژه‌ها:** را، ساخت اطلاع، مبتدای ثانویه، دستور نقش و ارجاع.

### ۱ مقدمه

مطالعات پیشینه «را» بس غنی است، اما به جرئت می‌توان مقاله «پیرامون 'را' در زبان فارسی» را یکی از ماندگارترین پژوهش‌های زبان‌شناختی در زبان فارسی دانست که در آن

دکتر محمد دبیرمقدم می‌کوشند تا گره از تار و پود این نقش‌نمای دستوری بگشایند. از دستاوردهای ارزشمند این مقاله می‌توان به نقش کلامی «را» به عنوان نشانه مبتدای ثانویه اشاره کرد که «فصل مشترک تمامی موارد رخداد 'را' در زبان فارسی امروز است و این وظیفه کلامی پیامد مستقیم و طبیعی تثبیت و یگانه شدن نقش نحوی 'را' به عنوان مفعول صریح است» (دبیرمقدم ۱۳۸۴ الف: ۸۴). به بیان دیگر، «را» محل تلاقی یک نقش نحوی (مفعول صریح بودن) و یک نقش گفتمانی (مبتدای ثانویه بودن) است.

دکتر دبیرمقدم خاطر نشان می‌کنند که تقطیع مبتدا - خبری جمله متمایز است از تقطیع آن به اطلاع کهنه - نو؛ نیز می‌فرمایند که لازمه مبتدا شدن این نیست که عنصر مبتدا حتماً حامل اطلاع کهنه در جمله باشد، بلکه بسته به بافتی که جمله در آن منعقد می‌شود مبتدا می‌تواند حامل اطلاع نو باشد. مثال (۱) که برگرفته از مقاله مذکور است خود مبین این ادعاست.

(۱) الف. کی بود در زد؟

ب. رضا بود.<sup>۱</sup> (همان: ۱۲۳)

از منظر وی، رضا که تکیه اصلی جمله را به دوش می‌کشد مبتدای جمله به شمار می‌رود، در حالی که حامل اطلاع نو است؛ اما تحلیل ساخت اطلاعی همین مثال از منظر نظریه ساخت اطلاع لمبرکت<sup>۲</sup> (۱۹۹۴) - که در بخش ۳ به آن خواهیم پرداخت - برعکس به گونه‌ای است که در آن رضا، که در بافت گفتگو همه او را می‌شناسند، حامل اطلاع کهنه است و نقش کانون جمله را بر عهده دارد. به بیانی دیگر، علت تکیه دار شدن رضا را می‌توان در کانونی بودن آن جست نه در نو بودن آن، چراکه وضعیت شناختی<sup>۳</sup> آن در زمان گفتگو برای مشارکان کلام، اعم از گوینده و شنونده، قابل تشخیص و متعاقباً کهنه است.

در این مقاله، به پیروی از نظریه ساخت اطلاع لمبرکت، می‌پرسیم که اگر مبتدا همان سازه‌ای است که زمینه‌ساز اعلام خبر است و به مفروضات گوینده و شنونده تعلق دارد و

۱. قلم برجسته (bold) واژه «رضا» در مثال (۱) قراردادی است برای مشخص کردن برجستگی آوایی آن.

2. K. Lambrecht

3. cognitive status/ state

الزاماً جایگاه نخست جمله را به خود اختصاص نمی‌دهد، آیا حقیقتاً می‌توان تمامی رخدادهای «را» را ذیل عنوان مبتدای ثانویه قرارداد؟ پاسخ این پرسش را پس از بررسی پیشینه «را» در بخش ۲، معرفی نظریه ساخت اطلاع لمبرکت و به کارگیری آن در دستور نقش و ارجاع در بخش ۳، و سرانجام ارائه شواهد و تحلیل داده‌ها در بخش ۴ می‌یابیم.

## ۲ «را» از معرفگی تا تشخیص‌پذیری

پیش‌تر به غنای پیشینه «را» اشاره شد. دکتر دبیرمقدم در دو مقاله به تفصیل به بررسی این پیشینه پرداخته‌اند (← دبیرمقدم ۱۳۸۴ الف؛ همو ۱۳۸۴ ب) و آخرین اثری را که در مقاله «زبان فارسی و نظریه‌های زبانی» از نظر گذرانده‌اند مطالعه گفتمانی «را» در فارسی است که شکوهی و کیپکا آن را در سال ۲۰۰۳ نگاشته‌اند. ایشان در مقاله‌ای دیگر به سال ۱۳۹۰ به نقد و بررسی کتاب مطالعه‌ای در ساخت گفتمانی زبان فارسی به قلم رابرتز<sup>۱</sup> و همکاران که در سال ۲۰۰۹ منتشر شده پرداخته‌اند. در آنجا نیز بر نقش «را» به عنوان نشانه مبتدای ثانویه تأکید کرده و پرسش‌هایی را مطرح نموده‌اند که تأمل‌برانگیز است. از این رو، ابتدا در زیربخش ۱ به ذکر یافته‌های آثاری می‌پردازم که تا سال ۲۰۰۹ در خصوص رخدادهای «را» منتشر شده‌اند. در زیربخش ۲ آثاری ذکر می‌شوند که بعد از سال ۲۰۰۹ منتشر شده‌اند و تاکنون توجهی به آنها معطوف نشده است.

### ۲-۱ پیشینه «را» تا سال ۲۰۰۹

آنچه در مطالعات پیشینه «را» به وضوح به چشم می‌خورد از یک سو تلاش محققان برای گنجاندن رخدادهای «را» ذیل یک عنوان دستوری است که منجر به دوقطبی شدن آن می‌شود و از سوی دیگر نگاهی است که، به موجب آن، «را» پدیده‌ای چندنقشی یا پیوستاری پنداشته می‌شود.

معرفگی از جمله نقش‌هایی است که دستورنویسان سنتی و برخی از زبان‌شناسان برای

«را» در نظر گرفته‌اند (از جمله ← صادقی ۱۳۴۹؛ Lambton 1984). حضور «را» در کنار مفعول‌هایی که با نشانه «ی» همراه می‌شوند زمینه‌ساز مفهوم دیگری در توجیه رخدادهای «را» می‌شود که مشخص‌بودگی<sup>۱</sup> نام دارد و نخستین بار در مقاله براون<sup>۲</sup> (۱۹۷۰) مطرح می‌شود. این مشخصه معنایی در رساله کریمی (۱۹۸۹) نیز عنوان و، در کنار مشخصه ساختاری غیرفاعلی<sup>۳</sup>، در تبیین رخدادهای «را» به کار گرفته می‌شود. از جمله ایرادات وارد به این تحلیل حضور «را» در کنار اسامی جنس است که به مصداق مشخصی در جهان خارج ارجاع داده نمی‌شوند (مثال ۲).

(۲) سرکه شیر را می‌برد. (دبیرمقدم ۱۹۹۲: ۵۵۷)

مقاله «پیرامون 'را' در زبان فارسی» ابتدا در سال ۱۳۶۹ ش/ ۱۹۹۰ م در مجله زبان‌شناسی انتشار یافت، که دکتر دبیرمقدم آن را در مجموعه مقالات پژوهش‌های زبان‌شناختی فارسی که در سال ۱۳۸۴ انتشار یافت می‌گنجاند. ذکر این تاریخچه از آنجا مهم می‌نماید که تا قبل از سال ۱۹۹۰ م، یعنی تاریخ اولیه انتشار مقاله ایشان، آثار انگشت‌شماری را می‌توان یافت که به مبتدای ثانویه به عنوان مقوله‌ای دستوری اشاره کنند، گرچه ایشان در نسخه انگلیسی مقاله (همان: ۵۶۴) در مورد کاربرد این اصطلاح خود را وامدار ویندفور (Windfuhr 1979: 56) می‌دانند.<sup>۴</sup> دکتر دبیرمقدم در مقاله مذکور ابعاد مختلفی از رخدادهای «را» را بررسی کرده‌اند که به برخی از آنها در این مجال اندک اشاره می‌شود: حضور «را» در کنار مفعول‌های مستقیم در جملات ساده بنیادی/ بی‌نشان (به لحاظ ترتیب واژه)؛ حضور «را» در کنار غیرمفعول‌ها در جملات ساده غیربنیادی، شامل ساخت مبتداساز ضمیرگذار و ساخت مبتداساز ضمیرناگذار؛ حضور «را» در جملات مرکب متممی و موصولی. آنچه فصل مشترک رخدادهای «را» در موارد فوق به شمار می‌رود نقش آن به عنوان نشانه مبتدای ثانویه است.

1. specificity

2. W. BROWN

3. oblique

۴. فیلمور (Fillmore 1968) و گیون (Givón 1984) از جمله زبان‌شناسانی هستند که تا قبل از انتشار مقاله دکتر دبیرمقدم (۱۳۶۹ ش/ ۱۹۹۰ م) از مبتدای ثانویه در آثار خود استفاده کرده‌اند. لمبرکت (Lambrecht 1994)، پُلینسکی (Polinsky 1995) و سپس نیکولایوا (Nikolaeva 2001) از دیگر زبان‌شناسانی هستند که می‌توان در آثار آنها رد پای مبتدای ثانویه را جستجو کرد.

ایشان نیز تک داده‌ای را برای نخستین بار معرفی می‌کنند که از ذهن محققان به دور مانده است و در آن سه رخداد «را» مشاهده می‌شود. رخداد سه‌گانه «را» در مثال ۳ – که در حاشیهٔ چپ<sup>۱</sup> آن دو مالک بیرونی<sup>۲</sup> قرار دارند – به باور ایشان، از طیفی بودن مبتدای ثانویه حکایت دارد.

(۳) بچه زُ، پیرهن شُ، دگمه شُ بدوز. (دبیرمقدم ۱۳۸۴ الف: ۱۲۹)

از جمله مواردی که موجب تشکیک در نقش «را» به عنوان نشانهٔ مبتدای ثانویه می‌شود رفتار غیرقابل پیش‌بینی (اختیاری بودن) آن در تعمیم‌های ارائه‌شده در مقالهٔ ایشان است. دکتر دبیرمقدم (همان: ۱۳۹) بیان می‌کنند که «در سطرهٔ یک جملهٔ ساده، هر اسم مبتدای غیر از فاعل 'را' می‌گیرد»؛ حال آنکه جملاتی را می‌توان یافت که مالک از درون گروه اسمی غیرفاعلی تحت تأثیر فرایند مبتداسازی قرار گرفته ولی حضور «را» در کنار این مالک اختیاری است. مثال (۴ب) – که خود گویندهٔ آن بوده‌ام – از این قبیل است.

(۴) الف. مقالهٔ دکتر کریمی زُ خوندم.

ب. دکتر کریمی (زُ)، مقاله شُ خوندم.

دکتر دبیرمقدم می‌نویسند: «در سطرهٔ یک جملهٔ مرکب که فاعل جملهٔ پایهٔ آن یک عنصر قاموسی است هر عنصر نحوی از جمله فاعل جملهٔ متمم را می‌توان مبتدای ثانویه قرارداد» (همان: ۱۳۹-۱۴۰). در جایی دیگر به ضروری بودن حضور «را» در کنار سازهٔ مبتدای اشاره می‌کنند (همان: ۱۲۹). مثال (۵ب) – که دکتر درزی نیز به آن استناد کرده‌اند – به درستی بر اختیاری بودن کاربرد «را» صحه می‌گذارد.

(۵) الف. من فکر می‌کنم گوشت در تهران گران شود.

ب. گوشت/ گوشتُ، من فکر می‌کنم در تهران گران شود. (درزی ۱۳۸۵: ۱۷۶)

و سرانجام می‌گویند که حضور اجباری «را» در کنار موصوفِ یک ساخت موصولی منفک‌شده منوط است به نقش غیرفاعلی آن موصوف در درون بند موصولی (دبیرمقدم

1. left periphery

2. external possessor

۱۳۸۴ الف: ۱۳۴). مثال (۶ب)، که پاکت در آن نقش غیرفاعلی (مضاف‌الیه) دارد، اختیاری بودن و نه اجباری بودن «را» را نشان می‌دهد.<sup>۱</sup>

(۶) الف. ته پاکتی که توش غذا می‌گذاری پاره است.

ب. پاکتی (رُ) که توش غذا می‌گذاری، تهش پاره است. (همان‌جا)

جملات (۴) تا (۶) آشکارا نشان می‌دهند که رفتار «را»، در برخی از موارد، غیرقابل‌پیش‌بینی است؛ و پرسشی که این داده‌ها پیش روی این نگارنده قرار می‌دهند آن است که اگر حضور «را» مثلاً در جمله (۴ب) مبین مبتدای ثانویه بودن سازهٔ دکتر کریمی است، پس نقش ساخت اطلاعی همین سازه زمانی که بدون «را» ظاهر می‌شود چیست؟ اگر بگوییم مبتدای ثانویه است و ضمیر محذوف اول شخص مبتدای اولیه، پرسش بعدی آن است که چرا با «را» همراه نشده است؟ به اعتقاد نگارنده، نقش ساخت اطلاعی این سازه ارتباطی با بودن یا نبودن «را» ندارد و در هر صورت تنها مبتدای جمله است، اگر انگیزهٔ گفتمان - نقشی ساخت مبتداساز (← بخش ۴) در نظر گرفته شود. اما ممکن یا ناممکن بودن کاربرد «را» را شاید بتوان با ملاحظات کلامی توجیه کرد، که در زیربخش ۲-۲ به آن خواهیم پرداخت.<sup>۲</sup>

مفهوم تشخیص‌پذیری<sup>۳</sup> نخستین بار در مقالهٔ شکوهی و کپیکا (۲۰۰۳) ارائه شده است. آنها معتقدند که «را» علامتی است از سوی گوینده که به کمک آن ردیابی مصداق مفعول توسط شنونده انجام می‌پذیرد. غیبت «را» نیز علامتی است که ردیابی مصداق مفعول از جانب شنونده انتظار نمی‌رود، خواه به این دلیل باشد که بازایی مصداق مفعول مهم نیست یا مصداق مفعول اساساً تشخیص‌پذیر نیست (Shokouhi & Kipka 2003: 962). بررسی داده‌بنیاد رابرتز و همکاران (۲۰۰۹) نیز نشان می‌دهد که حضور «را» در کنار مصداق نو، قابل دسترس و مفروض/کهنه مشخصه‌ای است گفتمانی که بر تشخیص‌پذیر بودن مصداق سازه‌ای دلالت دارد که با «را»

۱. دکتر دبیرمقدم از یک طرف بر الزامی بودن «را» و از طرفی دیگر بر اختیاری بودن آن در جملاتی چون مثال (۷) اشاره می‌کنند (دبیرمقدم ۱۳۸۴ الف: ۱۳۴، ۱۴۳).

۲. دکتر دبیرمقدم خود نیز اذعان دارند که بدون داشتن اطلاعات بافتی و تنها با اتکا بر ساخت جملهٔ منتزع و منفک‌شده از بافت نمی‌توانیم همهٔ موارد حضور یا عدم حضور «را» را پیش‌بینی کنیم (دبیرمقدم ۱۳۸۴ الف: ۱۳۸).

3. identifiability

همراه شده است (Roberts, et al 2009: 187). شکوهی و کیپکا خاطر نشان می‌کنند که پیامد وجود رابطه تشخیص‌پذیری و حضور «را» «نشانه‌گذاری نحوی اجباری یک مشخصه کاربردشناختی دوارزشی» نیست (Shokouhi & Kipka 2003: 962)؛ یعنی مفعول‌هایی را می‌توان یافت که تشخیص‌پذیرند ولی بدون «را» ظاهر شده‌اند، گرچه شواهدی از این دست در متن مقاله ارائه نمی‌شوند. این مسئله تنها شامل حال مفعول‌ها نمی‌شود؛ مصداق سازه‌هایی که در شق دوم جملات (۴) تا (۶) آمده‌اند بدون حضور «را» همچنان تشخیص‌پذیرند و بدون اطلاعات بافتی لازم، پاسخی درخور درباره چرایی حضور «را» در آنها نمی‌توان یافت.

در ادامه، به معرفی آثار زبان‌شناسانی می‌پردازم که «را» را پدیده‌ای چندنقشی پنداشته‌اند. قُمِشی<sup>۱</sup> (۱۹۹۷) حضور «را» را به عواملی چون معرفگی، جاننداری و مبتدایبودگی متکی می‌داند. به اعتقاد ایشان، به جای اینکه حضور یا عدم حضور «را» را منوط به مشخصه‌های دوارزشی بدانیم، نقش آن را به نشاندار کردن مفعول‌هایی محدود می‌سازیم که از ویژگی‌های فاعل چون معرفگی، جاننداری و مبتدایبودگی برخوردارند. به عبارتی دیگر، نشانه‌گذاری صوری مفعول مستقیم در زبان فارسی نمونه‌ای از فرایند مطابقت مفعولی است که، به تناسب بالا رفتن میزان گذرایی<sup>۲</sup> (Hopper & Thompson 1980) مصداق آن در گفتمان فارسی، امکان حضور «را» در کنار آن نیز بیشتر می‌شود؛ این رویکرد پیش‌تر در لازار<sup>۳</sup> (۱۹۸۲) و بعداً در ایسن<sup>۴</sup> (۲۰۰۳) به چشم می‌خورد. ماهوتیان و گبهارت<sup>۵</sup> (۱۹۹۷) «را» را پدیده‌ای چندنقشی و پیوستاری می‌پندارند. به اعتقاد آنها، عاملی که از وزن بیشتری در توجیه رخدادهای «را» برخوردار است معرفگی به عنوان مؤلفه‌ای پیوستاری و غیردوارزشی است که، به موجب آن، هرچه مصداق مفعول از قابلیت تشخیص‌پذیری بیشتری در گفتمان جاری برخوردار باشد، امکان همراهی «را» با آن نیز افزایش می‌یابد. گرچه ماهوتیان و گبهارت گام کوچکی در نمایش پیوستاری بودن رخدادهای «را» برداشته‌اند، این پیوستار و

1. J. GHOMESHI

2. transitivity

3. G. LAZARD

4. J. AISSIN

5. Sh. MAHOOTIAN & L. Gebhardt

نقاط مصور بر روی آن جزئیات بیشتری می‌طلبند، که در آثار بعد از سال ۲۰۰۹ به آن پرداخته می‌شود.

## ۲-۲ پیشینه «را» بعد از سال ۲۰۰۹

دالریمل و نیکولایووا<sup>۱</sup> (۲۰۱۱)، در صفحاتی از کتاب مفعول‌ها و ساخت اطلاع، به مقوله ساخت اطلاع و چگونگی تأثیر آن بر حضور «را» در کنار مفعول‌ها و غیرمفعول‌ها پرداخته‌اند. از نظر آنها، نقش «را» را می‌توان با تجمیع مفاهیم معرفی و مبتدایبودگی تبیین کرد. حضور «را» در کنار مبتداهای شناور و چارچوبه‌نماها<sup>۲</sup>، به پیروی از دبیرمقدم (۱۳۸۴ الف)، مؤید نقش آن به عنوان نشانه مبتدای ثانویه است.

نقش «را» به عنوان نشانه مبتدای ثانویه در مقاله مذکور، به پیروی از لمبرکت، نتیجه ایجاد یک رابطه کاربردشناختی مفروض میان مصداق مبتدای اولیه و مصداق اسمی است که با «را» همراه شده است. در مثال (۷)، مبتدای اولیه ضمیر اول شخص و مبتدای ثانویه سازه تابستون است. نه تنها مصداق هر یک از این مبتداهای بلکه رابطه کاربردشناختی میان آن دو نیز مفروض است. مصداق سازه تابستون، برای اینکه در نقش مبتدای ثانویه قرار بگیرد بایستی در میان مفروضات گوینده و شنونده باشد و حضور «را» در کنار این سازه مبتدای شده مهر تأییدی است بر این حقیقت که مصداق آن مبتدا به مفروضات گوینده و شنونده تعلق دارد. طبیعتاً پاسخ (۷ب) در بافت پرسش بالاخره کی استراحت می‌کنی؟ مناسب نمی‌نماید، زیرا مصداق تابستون در این حالت بخشی از مفروضات گوینده و شنونده در زمان گفتگو نیست (یعنی به مصداق آن در بافت بلافصل گفتمان اشاره نشده است)، لذا حضور «را» — که مانند پلی میان مفروضات مشترک گوینده و شنونده عمل می‌کند — در صورت تحقق، تناقضی آشکار را به دنبال خواهد داشت؛ از این رو، این سازه بدون «را» ظاهر و نقش کانون

1. M. Dalrymple & I. Nikolaeva

۲. مبتداهای شناور (floating topics) و چارچوبه‌نماها (frame-setters)، به ترتیب، همان ساخت‌های مبتداساز ضمیرگذار و ضمیرناگذار در مقاله دکتر دبیرمقدم (۱۳۸۴ الف) هستند.

جمله را عهده‌دار می‌شود. مثال (۸) این بافت پرسش و پاسخ را نشان می‌دهد.

(۷) الف. برنامه‌ت واسه تابستون چیه؟

ب. تابستون، استراحت می‌کنم.

(۸) الف. بالاخره کی استراحت می‌کنی؟

ب. تابستون استراحت می‌کنم. (Dalrymple & Nikolaeva 2011: 108-109)

دالریمپل و نیکولایووا بیان می‌کنند که ساخت اطلاع‌گرچه نقش بسزایی در همراهی «را» با غیرمفعول‌های مبتدأ شده ایفا می‌کند، ولی حضور «را» در کنار مفعول‌های مستقیم معرفه ارتباطی با ساخت اطلاع‌جمله ندارد (ibid: 110). به عبارتی دیگر، مفعول‌های معرفه می‌توانند هم نقش مبتدأ و هم نقش کانون را بر عهده بگیرند. بنابراین، از آنجا که «را» بر مفروض بودن مصداق اسم همراه آن دلالت دارد، شرط لازم، نه کافی، را برای مبتدأ واقع شدن آن مصداق فراهم می‌آورد، یعنی حضور «را» به تنهایی نشان‌دهنده مبتدأبودگی سازه‌ای که با آن همراه شده است نیست. در مثال (۹)، مفعول مستقیم جمله الزاماً با «را» همراه می‌شود، اما مفعول نقش کانون، نه مبتدای جمله، را بر عهده دارد.

(۹) الف. چی داری می‌خوری؟

ب. این سیب می‌خورم. (ibid → Karimi 1990: 148)

دالریمپل و نیکولایووا معتقدند که «را» همیشه نشانه مبتدای ثانویه نیست؛ از جمله در مثال (۱۰) که در آن دو گروه اسمی حضور دارند؛ گروه اسمی‌ای که جانشین پرسش‌واژه «کی» بشود نقش کانون دارد، که در این صورت تنها گروه اسمی باقی‌مانده، یعنی کتابی، تنها مبتدای جمله در نظر گرفته می‌شود.

(۱۰) کی کتابی را خرید؟ (ibid)

از دیگر مواردی که باز هم مبتدأبودگی همراهی «را» را رقم می‌زند می‌توان به مفعول‌های نکره مشخص اشاره کرد. دالریمپل و نیکولایووا، به تأسی از دبیرمقدم (۱۳۸۴ الف) و قُمِشی (۱۹۹۷)، حضور «را» در کنار این مفعول‌ها را منوط به توضیحی می‌دانند که در قالب یک بند موصولی بعد از مفعول تجلی می‌یابد. تبیین ساخت اطلاعی بند موصولی چنین است:

مفعولی که با نشانه نکره «ی» ظاهر می‌شود برای نخستین بار به گفتمان معرفی شده و حامل اطلاع نو است، لذا نمی‌تواند به خودی خود در نقش مبتدا ظاهر شود، زیرا پیش شرط مبتدابودگی مفروض بودن مصداق آن مفعول است. از طرفی دیگر، حضور بند موصولی در کنار مفعول باعث ایجاد یک بازنمایی ذهنی می‌شود که پیامد آن مفروض پنداشته شدن آنی مصداق مفعول در ذهن مخاطب است.<sup>۱</sup> حال که مصداق مفعول مفروض است و در کانون آگاهی شنونده قرار دارد، حضور «را» در کنار مفعول از منظر کاربردشناختی صحیح است و زمینه لازم برای مبتدای ثانویه واقع شدن آن را مهیا می‌کند (ibid: 111).

حسینی فاطمی (۲۰۱۳)، در رساله کارشناسی ارشد خود، از تحلیل‌هایی که تنها نقش «را» را مشخص‌بودگی برشمرده‌اند انتقاد کرده و چهار نمونه از مصادیقی را که موجب تشکیک در نقش «را» به عنوان نشانه مشخص‌بودگی می‌شوند مطرح می‌کند که در اینجا به دو نمونه اشاره می‌شود: ۱) عدم حضور «را» در کنار مفعول مشخص؛ ۲) حضور «را» در «جملات خر»<sup>۲</sup>.

مثال (۱۱) از جمله مواردی است که مفعول مصداق مشخصی در ذهن گوینده دارد و می‌تواند با واژه‌بست مفعولی جایگزین شود، اما بدون «را» ظاهر می‌شود. این نکته را پیش‌تر دبیرمقدم (۱۹۹۲: ۵۵۷) و قُمِشی (۱۹۹۷: ۱۳۹) ذکر کرده‌اند. «را» نیز می‌تواند در کنار ضمیری قرار گیرد که مرجع آن ضمیر اسمی باشد که خود در دنیای واقع مرجعی ندارد؛ به جملاتی از این دست جملات خر اطلاق می‌شود، که در مثال (۱۲) نمونه‌های آن را می‌توان دید.

(۱۱) ژیان می‌خواست به قلمی پیدا کنه و [اون] پیداش کرد. (Ghomeshi 1997: 139, fn. 9)

(۱۲) اگه سارا کتاب داشت، اون می‌خوند. (Hosseini Fatemi 2013: 29)

حسینی فاطمی رخدادهای «را» را در چهار بافت نحوی بررسی می‌کند، که عبارت‌اند از: ۱) «را» در کنار مفعول‌های مستقیم مفرد؛ ۲) «را» در کنار مفعول‌های مستقیم جمع؛ ۳)

۱. از این فرایند با عنوان انطباق کاربردشناختی (pragmatic accommodation)، که واضح آن رابرت استالکر (Robert Stalnaker) است، نام برده می‌شود.

2. donkey sentences

«را» در کنار پرسش‌واژه‌ها؛ ۴) «را» در کنار مبتداهای تقابلی. نقش‌های «را» در این چهار بافت نحوی به سه نقش معناشناختی محدود می‌شود، که به شرح ذیل‌اند:

۱) «را» در کنار مفعول‌های مستقیم نقش معرفگی دارد؛

۲) «را» در کنار اسامی جمع نقش سور عمومی<sup>۱</sup> دارد؛

۳) «را» در کنار پرسش‌واژه‌ها و مبتداهای تقابلی نقش عملگر انحصاری<sup>۲</sup> دارد.

البته فصل مشترک این نقش‌ها، از دیدگاه نظریه مجموعه‌ها، نقش «را» به عنوان عملگر بیشینه<sup>۳</sup> است، یعنی «را» عضو بیشینه مجموعه‌ای را که اسم همراه آن تداعی می‌کند برمی‌گزیند (ibid: 31). جمله «من کتاب‌ها را خریدم» را در نظر بگیرید که فرضاً در بافتی منعقد شده است که اسم کتاب می‌تواند سه مرجع انفرادی<sup>۴</sup> داشته باشد (یعنی به سه نوع کتاب اشاره کند). مجموعه حاصل از ترکیب این سه عضو مجموعه‌ای است چهارعضوی که عضو چهارم آن برآیند اعضای آن مجموعه است، و حضور «را»، در کنار اسم جمع کتاب‌ها، به آن عضو چهارم ترکیبی<sup>۵</sup> اشاره می‌کند. این همان نقش سور عمومی «را» است. حضور «را» در کنار مفعول‌های صریح مفرد در جمله‌ای مانند کتاب خریدم چنین توجیه می‌شود: «را» عضو بیشینه مجموعه‌ای را برمی‌گزیند که تنها عضو آن، همان تک کتابی است که در بافت پیشین گفتگو ذکر آن رفته است. از این رو، نقش «را» مانند the در زبان انگلیسی است که دو مشخصه معنایی جهان‌شمولی<sup>۶</sup> (که یادآور همان نقش سور عمومی «را» است) و یگانگی<sup>۷</sup> را در بر می‌گیرد.

نقش «را»، به عنوان عملگر انحصاری، به گونه‌ای است که اسمی که در نقش مبتدای تقابلی قرار گرفته و یا جایگزین پرسش‌واژه می‌شود عضو بیشینه از یک مجموعه محدود<sup>۸</sup> که اعضای آن برای مشارکان کلام مشخص است، به شمار می‌رود، که منحصرأ<sup>۹</sup> می‌تواند گزاره باز<sup>۱۰</sup> تداعی شده در جمله را کامل کند. به عنوان مثال، موقعیتی را تصور کنید که در آن تارا دو کتاب با ارزش‌های الف و ب را خوانده است و حال این پرسش مطرح می‌شود که تارا کدام

1. universal quantifier

2. exhaustive operator

3. maximality operator

4. atomic

5. non-atomic

6. universality

7. uniqueness

8. restricted set

9. Exhaustively

10. open proposition

کتاب‌ها رُخوند؟. گزاره باز در این جمله چنین است: 'تارا x خواند'. ارزشی که این گزاره باز را تکمیل می‌کند از یک مجموعه سه‌عضوی انتخاب می‌شود که اعضای آن عبارت‌اند از {تارا الف خواند، تارا ب خواند، تارا الف و ب خواند}. عضو بیشینه این مجموعه همان عضو ترکیبی سوم است که منحصرأً گزاره بازِ تداعی شده را کامل می‌کند. مراد از منحصرأً آن است که فقط اعضای موجود در این مجموعه محدود می‌توانند گزاره باز جمله را تکمیل و آن را به پاسخی صحیح تبدیل کنند. حضور «را» در حقیقت نشانه‌ای است که نه تنها اسم همراه آن به عنوان ارزش صحیح به یک مجموعه با اعضای مشخص و محدود تعلق دارد، بلکه آن اسم عضو بیشینه و اطلاع‌رسانی<sup>۱</sup> است که گزاره باز را به پاسخ صحیح تبدیل می‌کند. این تحلیل در مورد مبتداهای تقابلی نیز صادق است، از جمله در مثال (۱۳). گزاره باز در جمله مذکور گزاره 'من با x رقصیدم' است و علی عضو بیشینه مجموعه‌ای با اعضای مشخص به شمار می‌رود که منحصرأً این گزاره باز را کامل می‌کند.

(۱۳) علی رُ باهاش رقصیدم. (Ibid: 38)

حسینی فاطمی معتقد است که حضور بند موصولی به دنبال مفعولِ نکره مشخص با نقش «را» به عنوان عملگر بیشینه همسو است. مثال (۱۴) را در نظر بگیرید:

(۱۴) کتابی رُ که دیروز درباره‌ش حرف می‌زدیم خریدم.

از یک طرف، نشانه «ی» مجموعه‌ای باز را معرفی می‌کند که مصداق مشخصی برای کتاب در آن مجموعه نمی‌توان یافت. از طرفی دیگر، نقش «را» در کنار اسامی مفرد، برگزیدن عضو بیشینه یک مجموعه تک‌عضوی است؛ لذا توصیف مفعول در قالب بند موصولی از جانب گوینده با این نیت انجام می‌گیرد که شنونده توانایی برگزیدن تنها مفعولی را پیدا کند که مصداق آن از طریق بند موصولی فردیت یافته و تحدید می‌شود.

صدرایی (۲۰۱۴) در رساله دکتري خود مسئله «را» را دوباره در کانون توجه قرار داده و تلاش می‌کند که رخدادهای «را» را از منظر ساخت اطلاعی تبیین کند. صدرایی معتقد است

که درک صحیح از رفتار «را» در زبان فارسی منوط است به اتخاذ رویکردهایی که گفتمان‌محورند. رویکرد گفتمان‌محور این امکان را برای محقق فراهم می‌سازد که فراتر از مؤلفه‌های ساده دوارزشی حرکت کند و بتواند رفتار دستوری «را» در زبان فارسی را بر روی پیوستاری از مؤلفه‌های دستوری چندارزشی به تصویر کشد. صدرایی خاطر نشان می‌کند که تلاش شکوهی و کیپکا (۲۰۰۳)، به عنوان مطالعه‌ای گفتمان‌محور، خود به دوارزشی شدن نقش «را» در ارتباط با مفهوم تشخیص‌پذیری منجر می‌شود (Sadrai 2014: 61)؛ یعنی مفعول‌های تشخیص‌پذیر «را» می‌گیرند و مفعول‌های تشخیص‌ناپذیر بدون «را» ظاهر می‌شوند. اثر ماهوتیان و گبهارت (۱۹۹۷)، از نظر صدرایی، تنها اثری است که نگاهی پیوستاری به معرفگی و تعامل آن با «را» داشته است، گرچه از نقاط مصور بر روی پیوستار معرفگی سخنی به میان نیاورده است. صدرایی با استفاده از سلسله‌مراتب مفروضات<sup>۲</sup> (Gundel et al 1993) — که شامل وضعیت شناختی مصادیق گفتمان در حافظه و آگاهی شنونده است — بر آن است که پیوستاری بودن «را» را در ارتباط با مفهوم معرفگی نشان دهد. در اینجا ابتدا لازم است که سلسله‌مراتب مفروضات و وضعیت‌های شناختی موجود در آن را معرفی کنیم.

#### (۱۵) سلسله‌مراتب مفروضات:

در کانون توجه < فعال < آشنا < منحصرأ تشخیص‌پذیر < ارجاعی < نوعاً تشخیص‌پذیر<sup>۳</sup>

اسمی که مصداق آن در کانون توجه شنونده قرار دارد از بالاترین میزان معرفگی

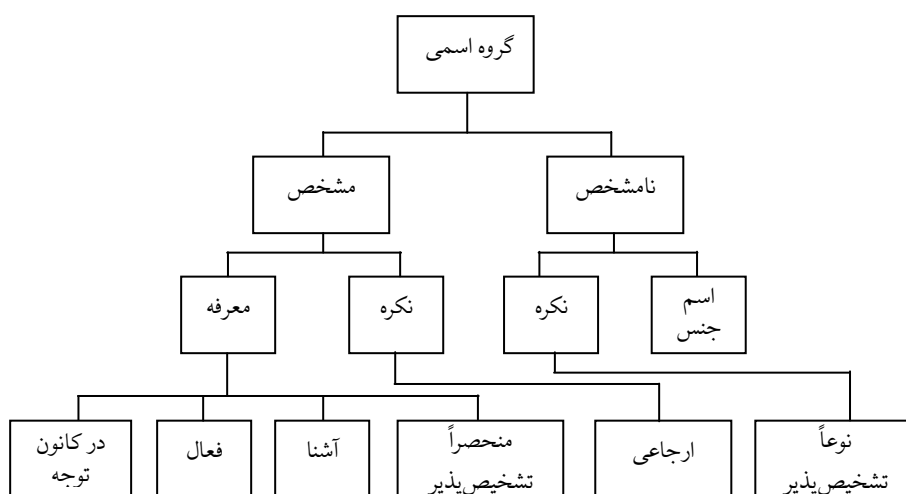
۱. البته این انتقاد درست نیست. گرچه در مطالعه شکوهی و کیپکا درصد قاطعی از رخداد‌های «را» با مفهوم تشخیص‌پذیری مرتبط است، حضور «را» صرفاً «نشانه‌ای مکانیکی از یک گروه اسمی تشخیص‌پذیر» نیست؛ به عبارتی دیگر، نمی‌توان انتظار یافتن رابطه‌ای یک‌به‌یک را میان نشانه‌گذاری «را» و مؤلفه تشخیص‌پذیری داشت، گرچه می‌دانیم میان این دو رابطه‌ای انکارناپذیر وجود دارد (Shokouhi & Kipka 2003: 962). در این مطالعه تصویری تک‌بعدی از مفهوم تشخیص‌پذیری ارائه می‌شود به گونه‌ای که مصداق اسمی که با «را» همراه می‌شود برای مخاطب تشخیص‌پذیر است، در صورتی که میزان تشخیص‌پذیری مصادیق اسم‌هایی که با «را» آمده‌اند می‌تواند در ذهن شنونده متفاوت و پیوستاری باشد. این مسئله آن چیزی است که در مطالعه صدرایی (۲۰۱۴) به چشم می‌خورد.

2. givenness hierarchy

3. in focus > activated > familiar > uniquely identifiable > referential > type identifiable

برای تعریف دقیق و معیارهای تشخیص این وضعیت‌های شناختی ← Sadrai 2014: 78-79.

برخوردار است و اگر مصداق اسمی فرضاً برای شنونده آشنا باشد، آن مصداق برای شنونده «منحصراً تشخیص‌پذیر»، «ارجاعی» و «نوفاً تشخیص‌پذیر» هم خواهد بود. ارتباط میان مفهوم معرفگی با سلسله‌مراتب مفروضات در نمودار ۱ نمایش داده شده است:



نمودار ۱ - ارتباط معرفگی و سلسله‌مراتب مفروضات (Sadrai 2014: 67)

مطالعه صدرایی یک مطالعه گفتمان‌محور است که داده‌های آن از چهار منبع مختلف شامل داستان کوتاه، مقالات چاپ‌شده در روزنامه‌ها، داستان‌های خردسالان و یک مکالمه تلفنی پانزده دقیقه‌ای گردآوری شده است. این پیکره از ۱۷,۶۱۲ واژه تشکیل شده است که، از آن میان، ۴۰۷ رخداد برای «را» ثبت شده است. از این تعداد، ۱۵ مورد کنار گذاشته شده و ۱۴ مورد دیگر به همراه «ی» ظاهر شده‌اند؛ و وضعیت شناختی ۳۷۸ مورد دیگر، پس از به کار گرفتن سلسله‌مراتب مفروضات و معیارهای تعیین هر یک از آنها، در جدول ۱ لحاظ شده است.

جدول ۱ - وضعیت شناختی رخدادهای «را» در مطالعه صدرایی (Ibid: 133)

در کانون توجه	فعال	آشنا	منحصراً تشخیص‌پذیر
۱۱۹	۵۷	۴۵	۱۵۷

نکته حائز اهمیت در آمار ارائه شده این است که، در همه موارد، وضعیت شناختی اسم‌هایی که با «را» همراه شده‌اند حداقل «منحصراً تشخیص‌پذیر»ند. با در نظر گرفتن نمودار ۱، نقش اصلی «را» در زبان فارسی نشانه معرفگی به عنوان یک مؤلفه پیوستاری و نه دوارزشی است، چراکه در کنار اسم‌هایی قرار می‌گیرد که وضعیت شناختی آنها از «منحصراً تشخیص‌پذیر»، به عنوان کمترین درجه معرفگی، تا «در کانون توجه»، به عنوان بالاترین درجه معرفگی، تغییر می‌کند.

جاسبی (۲۰۱۴، ۲۰۱۷) تصریح می‌کند که نقش «را» در زبان فارسی، نمایش پیش‌انگاره وجودی<sup>۱</sup> است. او در توضیح پیش‌انگاره وجودی می‌نویسد: «یک گروه اسمی نشانه‌گذاری شده با 'را' چنین مفروض می‌دارد که مجموعه‌ای را که آن گروه اسمی تداعی می‌کند تهی نیست ( $(NP \geq 1)$ )» (Jasbi 2014: 36). حضور «را» در کنار مفعول مفرد معرفه پدیده ثانویه دیگری را نیز به همراه می‌آورد که پیش‌انگاره یگانگی<sup>۲</sup> نام دارد و بدین معنی است که مجموعه غیر تهی تداعی شده تنها یک عضو دارد ( $(NP = 1)$ ). نکته درخور توجه اینجاست که حضور «را» در کنار مفعول مفرد نکره نیز نشان می‌دهد که مجموعه تداعی شده توسط آن مفعول غیر تهی است (یعنی پیش‌انگاره وجودی برقرار است). تفاوت در این است که پیش‌انگاره یگانگی با پیش‌انگاره چندگانگی<sup>۳</sup> جایگزین می‌شود ( $(NP > 1)$ )؛ به عبارتی دیگر، نه تنها آن مجموعه تهی نیست، بلکه اعضای آن از یک بیشترند. در مثال (۱۶ الف)، هردو پیش‌انگاره وجودی و یگانگی برقرارند، در صورتی که در مثال (۱۶ ب) پیش‌انگاره وجودی برقرار و پیش‌انگاره یگانگی با چندگانگی جایگزین می‌شود.<sup>۴</sup>

(۱۶) الف. علی کتاب خرید.

ب. علی یه کتاب خرید. (idem 2017)

1. presupposition of existence
2. presupposition of uniqueness
3. presupposition of non-uniqueness

۴. به‌کارگیری مفهوم پیش‌انگاشتگی (presuppositionality) در توجیه رخدادهای «را» مسبق به سابقه است. در مقاله قمیشی (۱۹۹۷) این اصطلاح معادل مفعول‌های معرفه و اطلاع کهنه به کار رفته است. گنجوی نیز معتقد است که گروه‌های اسمی نشانه‌گذاری شده با «را» پیش‌انگاشته‌اند، به این معنی که مصادیق آنها در زمان گفتگو بخشی از گفتمان جاری به شمار می‌روند (Ganjavi 2007: 141).

نقش «را» در نمایش پیش‌انگاره وجودی را می‌توان در جملات (۱۷) و (۱۸) به وضوح دید. در مثال (الف ۱۷) و در بند نخست آن، مجموعه‌ای که اسم کار تداعی می‌کند به واسطه منفی‌ساز «ن» تهی است، در حالی که حضور «را» مولد پیش‌انگاره وجودی و مجموعه‌ای غیرتهی است. این دو با یکدیگر در تناقض‌اند و منجر به نادستوری شدن جمله می‌شوند. از طرفی دیگر، در مثال (ب ۱۷)، بند نخست جمله به صراحت بر غیرتهی بودن مجموعه‌ای دلالت دارد که اسم کار تداعی می‌کند، از این رو، کاربرد «را» کاملاً صحیح است. حضور «را» در کنار اسامی خاص نیز از همین طریق توجیه می‌شود. در مثال (الف ۱۸)، هدف گوینده از طرح پرسش این است که آیا شخصی به نام علی صبوری وجود دارد، حال آنکه در مثال (ب ۱۸) گوینده از وجود شخصی با چنین نامی مطلع است و هدف او از طرح پرسش سنجش آگاهی مخاطب خود نسبت به وجود آن شخص است.

(۱۷) الف. \*علی امروز کاری نداشت، واسه همین کاری انجام نداد.

ب. علی امروز خیلی کار داشت ولی کاری انجام نداد.

(۱۸) الف. علی صبوری می‌شناسی؟

ب. علی صبوری می‌شناسی؟ (ibid)

جاسبی در ادامه می‌نویسد که «را» صرفاً نشانه مشخص‌بودگی نیست. او مشخص‌بودگی را با سه معیار می‌سنجد. اگر منظور از مشخص‌بودگی این باشد که گوینده مصداق مشخصی را در ذهن دارد، به آن مشخص‌بودگی معرفتی<sup>۱</sup> گفته می‌شود. از نظر جاسبی شواهدی را می‌توان یافت که گرچه در آنها مفعول مصداق مشخصی در ذهن گوینده ندارد (به لحاظ معرفتی مشخص نیست)، ولی با «را» همراه شده است. بافتی را تصور کنید که خواهرزاده سه‌ساله شما بر حسب تصادف عکسی را از روی حافظه گوشی همراه شما حذف می‌کند و شما، در واکنش به خواهر خود، جمله (الف ۱۹) را می‌گویید که در آن «را» در کنار اسمی ظاهر شده است که مصداق مشخصی در ذهن شما ندارد؛ و به عکس می‌توان شرایطی را متصور شد که گرچه مفعول برای گوینده مصداق مشخصی دارد، بدون «را» ظاهر می‌شود، که نمونه آن را

می‌توان در مثال (۱۹ب) دید.

(۱۹) الف. این شیطان یه عکسی رُ پاک کرده. (idem 2014: 32)

ب. دیروز یه خونه دیدیم تو فرشته. (idem 2017)

اگر مصداق مفعول عضوی از یک مجموعه برجسته در گفتمان و آشنا برای گوینده/ شنونده باشد، به آن مشخص‌بودگی قسمی<sup>۱</sup> گفته می‌شود، مانند مثال (۲۰) که در آن مصداق مفعول به مجموعه سه‌عضوی تعلق دارد. در این حالت نیز «را» می‌تواند به دنبال مفعولی بیاید که خوانش قسمی ندارد، از جمله در مثال (۲۱)؛ و به عکس مفعولی که خوانش قسمی دارد ولی بدون «را» ظاهر می‌شود، مانند مثال (۲۲) – که برای حصول به خوانش قسمی آن، «یه» باید تکیه‌بر شود. بافت مشترک در مثال‌های (۲۰) تا (۲۲) «سه تا کیک توی یخچال بود» است.

(۲۰) من یه کیکِ تنهایی خوردم.

(۲۱) من یه کیکِ تنهایی خوردم ولی اونی که روی میز بود.

(۲۲) من یه کیک تنهایی خوردم. (idem 2014: 34-35)

شکل دیگر مشخص‌بودگی سیطره‌ای<sup>۲</sup> نام دارد که، در آن، مصداق مفعول در جمله سیطره گسترده و خوانش محدود دارد. در این حالت نیز نمی‌توان ارتباط دقیقی میان «را» و سیطره مصداق مفعول دید. مثال (۲۳الف) نشان می‌دهد که مفعول همراه شده با «را» الزاماً سیطره گسترده نداشته و خوانش جمله محدود به مصداق مشخصی نمی‌شود. مثال (۲۳ب) خلاف این موضوع را نشان می‌دهد، جایی که مصداق مفعول سیطره گسترده و خوانش محدود دارد، در حالی که از همراهی «را» معاف شده است.

(۲۳) الف. هر پسری یه دخترِ انتخاب کرد (∃>∇).

ب. اینجا همه یه غذا سفارش می‌دن (∃>∇). (idem 2017)

شواهد ارائه شده در پژوهش‌های جاسبی (۲۰۱۴، ۲۰۱۷) و شواهدی دیگر از جمله

1. partitive specificity

2. scopal specificity

حضور «را» در کنار اسامی جنس (دبیرمقدم ۱۹۹۲) و حضور آن در جملات خر (حسینی فاطمی ۲۰۱۳)، در مجموع، حاکی از آن است که نقش «را» در زبان فارسی، بر خلاف ادعای کریمی (۱۹۸۹)، مشخص بودگی نیست، گرچه به طور کامل نیز نمی‌توان این ارتباط را انکار کرد. جاسبی معتقد است که اگر مفهوم معرفگی را تجمیع پیش‌انگاره‌های وجودی و یگانگی در نظر بگیریم، نقش «را» در حقیقت نمایش معرفگی به عنوان مقوله‌ای پیوستاری است؛ همان نتیجه‌ای که رد پای آن را در آثار پژوهشگرانی چون ماهوتیان و گبهارت (۱۹۹۷) و صدرایی (۲۰۱۴) می‌توان جست‌وجو کرد. در یک سوی این پیوستار مفعول‌هایی قرار دارند که حضور «را» به تنهایی و بدون حضور نشانه‌های «یک» و/یا «ی» در کنار مفعول، مؤلّد پیش‌انگاره‌های وجودی و یگانگی می‌شود؛ این مفعول‌ها از بالاترین میزان معرفگی برخوردارند و به اصطلاح معرفه نام دارند. در سوی دیگر این پیوستار مفعول‌هایی قرار می‌گیرند که در کنار آنها نشانه‌های «یک» و/یا «ی» بدون همراهی «را» قرار می‌گیرند و فاقد پیش‌انگاره‌های وجودی و یگانگی‌اند؛ این مفعول‌ها از کمترین میزان معرفگی برخوردارند و به اصطلاح نکره‌اند. در این میان، مفعول‌هایی وجود دارند که «را» به همراه نشانه‌های «یک» و/یا «ی» در کنار مفعول ظاهر می‌شود. این مفعول‌ها تنها، به دلیل حضور «را»، مؤلّد پیش‌انگاره وجودی و، به دلیل حضور نشانه‌های «یک» و/یا «ی»، فاقد پیش‌انگاره یگانگی می‌باشند و به اصطلاح نکره پیش‌انگاشته<sup>۱</sup> (Jasbi 2014: 49) نام می‌گیرند.<sup>۲</sup> این پیوستار را نگارنده در نمودار ۲ به تصویر می‌کشد.

باید تأکید کرد که مفعول‌های نکره پیش‌انگاشته در حقیقت به نوعی نیز معرفه‌اند و دیگر لازم نیست مفهوم معرفگی را به صورت یک مؤلفه دوارزشی تعریف کنیم، بلکه می‌توان پیوستاری از معرفگی را تصور کرد که، مطابق آن، یک اسم نکره، به دلیل اینکه عضوی از یک مجموعه آشنا/ معرفه برای مشارکان کلام است، معرفه تعبیر می‌شود. به عنوان مثال،

1. presuppositional indefinite

۲. پیوستاری بودن «را» را ابتدا لازار (۱۹۸۲) (دبیرمقدم ۱۳۸۴ الف: ۸۹) مطرح کرده است. دکتر دبیرمقدم (همان: ۱۴۳) پیامد چهارم رفتار «را» را دالّ بر طیفی بودن و نه قطبی بودن ویژگی‌های زبان می‌داند.

اسم گلابی در نمودار (۲) از یک طرف با سور وجودی «یه» همراه شده، پس نکره است و از طرفی دیگر با نشانه «را» همراه شده که مولد پیش‌انگاره وجودی است، یعنی مصداق آن به مجموعه‌ای تعلق دارد که اعضای آن مجموعه برای گوینده و شنونده آشنا و قابل تشخیص‌اند، پس به‌نوعی معرفه است. زمانی که گوینده جمله «من یه گلابی رُ خوردم» را ادا می‌کند، منظور این است که گلابی مورد بحث<sup>۱</sup> به مجموعه‌ای تعلق دارد که اعضای آن برای گوینده و شنونده آشنا هستند؛ این تفسیر نتیجه حضور «را» است. اما اینکه کدام گلابی دقیقاً مورد مصرف گوینده قرار گرفته مشخص نیست، که این امر نتیجه حضور سور وجودی و نکره «یه» در کنار مفعول است.



نمودار ۲- ارتباط پیوستار معرفگی و نشانه‌گذاری صوری مفعول

به اعتقاد جاسبی (۲۰۱۷)، وجه مشترک رویکردهای ساخت اطلاعاتی (دبیرمقدم، ۱۳۸۴ الف؛ Shokouhi & Kipka 2003; Dalrymple & Nikolaeva 2011) و رویکردهای دیگری که نشانه‌گذاری «را» در فارسی را با مفهوم معرفگی به عنوان مقوله‌ای پیوستاری (Mahootian →) (Gebhardt 1997) یا مفهوم پیش‌انگاشته‌گی (Ghomeshi 1997) مرتبط دانسته‌اند مفهوم زمینه مشترک<sup>۲</sup> (Stalnaker 1974) است که به صورت اطلاعات متقابلاً تسهیم‌شده میان گوینده و شنونده تعریف می‌شود. پیش‌تر نگارنده در زیربخش ۲-۲ اشاره نمود که «را» چون پلی میان مفروضات گوینده و شنونده عمل می‌کند که این نوع نگرش به «را» منطبق و همسو است با آنچه جاسبی زمینه مشترک می‌خواند. به طور کلی، حضور «را» در کنار گروه‌های اسمی مفعولی بیانگر این حقیقت است که مصادیق آنها در ذهن مشارکان کلام

1. at-issue

2. common ground

پیش‌انگاشته، آشنا و تشخیص‌پذیرند.

آخرین اثری که در این بخش مورد بررسی قرار می‌گیرد رساله کارشناسی ارشد کلیر<sup>۱</sup> (۲۰۱۶) است. او در این رساله به پیامدهای مفعول‌نمایی افتراقی فارسی بر سلسله‌مراتب برجستگی<sup>۲</sup> (Aissen 2003: 407) می‌پردازد. سلسله‌مراتب برجستگی، خود، متشکل از سلسله‌مراتب معرفگی و جاننداری است که در (۲۴) آمده است.

(۲۴) الف. سلسله‌مراتب معرفگی:

ضمیر شخصی < اسم خاص > گروه اسمی معرفه < نکره مشخص > نکره نامشخص

ب. سلسله‌مراتب جاننداری:

انسان < جاندار > بی‌جان

ارتباط سلسله‌مراتب برجستگی و مفعول‌نمایی افتراقی چنین است که هرچه مفعول از رتبه بالاتری بر روی سلسله‌مراتب معرفگی و جاننداری برخوردار باشد، احتمال بیشتری را برای نشاننداری صورتی کسب می‌کند. کلیر معتقد است که مفعول‌نمایی افتراقی در زبان فارسی را نمی‌توان با نقاط مصور بر روی سلسله‌مراتب معرفگی در شکل کنونی آن توجیه کرد، چراکه حضور «را» در کنار نکره‌های مشخص شواهدی را مطرح می‌کند که کارآمدی سلسله‌مراتب معرفگی را به تدقیق و گنجاندن نقاط بیشتری بر روی آن منوط می‌سازد. از جمله این شواهد می‌توان به تمیز میان نکره‌های مشخص معرفتی و قسمی اشاره کرد. از نظر کلیر، «را» امکان حضور در کنار مفعولی را می‌یابد که مشخص قسمی است، درحالی‌که گوینده مصداق مشخصی برای آن مفعول در ذهن خود ندارد؛ به عبارت دیگر، آن مفعول مشخص معرفتی نیست. پیامد نخست این امر آن است که نکره‌های مشخص بایستی دو نقطه متمایز را بر روی سلسله‌مراتب معرفگی به خود اختصاص دهند به گونه‌ای که مفعول نکره مشخص قسمی فراتر از مفعول نکره مشخص معرفتی قرار بگیرد. مثال (۲۵) به درستی نشان می‌دهد که مصداق مفعول، به دلیل تعلق به مجموعه‌ای آشنا برای مشارکان کلام، ضرورتاً با «را» همراه می‌شود، در صورتی که گوینده هویت آن مصداق را در ذهن خود آشکارا انکار می‌کند.

1. N. W. Clair

2. prominence hierarchies

(۲۵) کیهان مجبوره یکی از اون کتابا بُ بخونه، ولی نمی دونه کدوم. (Clair 2016: 33)

مشخصه دیگری که کلر آن را در مفعول‌نمایی افتراقی در زبان فارسی دخیل دانسته و آن را نیز از مشخص‌بودگی مجزا می‌داند تشخیص‌پذیری است. یک مفعول آن هنگام تشخیص‌پذیر پنداشته می‌شود که یک ارزش منحصر‌به‌فرد برای مصداق آن در گفتمان جاری وجود داشته باشد (Ibid: 17). اما مفعول‌های تشخیص‌پذیر از نگاه کلر به دو دسته تقسیم می‌شوند. در دسته نخست مفعول‌هایی قرار می‌گیرند که مصداق آنها از میزان تشخیص‌پذیری قوی<sup>۱</sup> برخوردارند؛ بدین معنی که مصداق آنها در نخستین رخدادشان در گفتمان جاری برای شنونده اساساً تشخیص‌پذیرند، اما گوینده برای تثبیت هویت آن مصداق در ذهن شنونده به صحبت کردن درباره آنها در گفتمان آتی می‌پردازد. در دسته دوم مفعول‌هایی قرار دارند که تشخیص‌پذیری ضعیف<sup>۲</sup> دارند. مصداق این مفعول‌ها نیز اساساً تشخیص‌پذیرند، با این تفاوت که گوینده به تثبیت هویت آنها در گفتمان آتی مبادرت نمی‌ورزد، چراکه آن مصداق دغدغه مشترک گوینده و شنونده در گفتمان آتی نبوده است؛ از این رو، گوینده تمایلی برای صحبت کردن درباره آن مصداق از خود نشان نمی‌دهد. مثال (۲۶) مفعولی را نشان می‌دهد که تشخیص‌پذیر قوی است. مصداق مفعول در جمله حاضر اساساً تشخیص‌پذیر است و گوینده، با افزودن بند موصولی به دنبال آن، از نیت خود برای تعیین هویت دقیق مصداق مفعول در گفتمان آتی پرده برمی‌دارد. این تمایل از طریق مفعول‌نمایی افتراقی نمایانده می‌شود. مثال (۲۷) مفعولی با تشخیص‌پذیری ضعیف را نشان می‌دهد که مصداق آن در گفتمان جاری اساساً تشخیص‌پذیر است، ولی دغدغه مشترک گوینده و شنونده در گفتمان آتی نیست، از این رو، بدون «را» ظاهر می‌شود. حضور بند موصولی در مثال (۲۷) نیت گوینده را در تشریح محتوای مقالات و نه تعیین هویت خود مقالات نشان می‌دهد.

(۲۶) مارک یه مقاله رُ راجع به این موضوع نوشته که به خاطرش مشهور شد. (Ibid: 24)

1. strong identifiability  
2. weak identifiability

(۲۷) من سه مقاله دیگه خوندم که همین می گفتند. (Ibid: 30)

با توجه به شواهد ارائه شده، کلر نتیجه می گیرد که سلسله مراتب معرفگی به تدقیق و استقرار چهار نقطه دیگر بر روی آن نیاز دارد تا بتواند جوابگوی مفعول‌نمایی افتراقی در زبان فارسی باشد. سلسله مرتبه معرفگی غنی شده در (۲۸) معرفی می شود. کاربرد (۲۸) در زبان فارسی این است که مفعول‌نمایی افتراقی زمانی حادث می شود که مصداق مفعول حداقل تشخیص‌پذیر قوی بوده و یا جایگاه‌های بالاتری را بر روی سلسله مراتب معرفگی به خود اختصاص دهد (ibid: 36):

(۲۸) ضمیر شخصی < اسم خاص > گروه اسمی معرفه < گروه اسمی نكرة مشخص قسمی > گروه اسمی نكرة مشخص معرفتی < گروه اسمی تشخیص‌پذیر قوی > گروه اسمی تشخیص‌پذیر ضعیف < گروه اسمی تشخیص‌ناپذیر

شایان ذکر است که شکوهی و کیپکا (۲۰۰۳)، در مطالعه گفتمان‌محور خود، سه مورد از رخدادهای «را» را در کنار مفعول‌هایی می‌یابند که مصادیق آنها تشخیص‌ناپذیر گزارش شده‌اند. با وجود این، اظهار می‌کنند که در هر سه مورد، تلاش گوینده در گفتمان آتی به سمتی سوق داده می‌شود که مصادیق آن سه مفعول در گفتمان آتی برای شنونده تشخیص‌پذیر شوند. این امر خود همسو با مفهوم تشخیص‌پذیری قوی در رساله کلر است و خدشه‌ای به سلسله مراتب معرفتی شده در (۲۸) وارد نمی‌کند. در همین راستا، پیش‌تر رحیمیان و حاجیانی (۲۰۰۹) حضور «را» در کنار مفعول را به درجه بالای ارجاع<sup>۱</sup> مربوط دانسته‌اند، به گونه‌ای که حضور آن ابزاری است گفتمانی در اختیار گوینده تا مصداق گروه اسمی همراه شده با «را» را دغدغه مشترک خود با شنونده در گفتمان آتی سازد.

آنچه به طور عمده در مطالعات پیشینه «را» بعد از سال ۲۰۰۹ به چشم می‌خورد نقش آن به عنوان نشانه تشخیص‌پذیری — به عنوان مقوله‌ای پیوستاری — است. طبق مطالعات پیشینه «را» تا قبل از سال ۲۰۰۹، مقاله شکوهی و کیپکا (۲۰۰۳) نخستین اثری است که در آن از تشخیص‌پذیری برای تبیین رخدادهای «را» استفاده شده است. اما با نگاهی منصفانه

1. high degree of reference/ concern

و دقیق درمی‌یابیم که برنارد کامری (۱۹۷۸، ۱۹۸۱) نخستین بار نه تنها معادل تشخیص‌پذیری را برای مفعول‌نمایی افتراقی در زبان فارسی به کار گرفته است بلکه تصریح می‌کند:

غیبت حالت مفعولی توصیه‌ای است برای شنونده که خود را درگیر شناسایی مصداق آن نکند، درحالی‌که حضور این پسوند توصیه‌ای است برای شنونده که مصداق آن گروه اسمی با آنچه در گفتمان آتی می‌گذرد ارتباط پیدا می‌کند (Comrie 1981: 136).

کامری در جایی دیگر می‌نویسد:

در مثال [۲۹] [۴۲])، پسوند «ی» نشانه آشکارِ ضرورت بالای شناسایی مصداق [مفعول] است (گرچه به معنی دقیق کلمه با معرفگی سنخیت ندارد)؛ پسوند «را» مضافاً به نوعی ضرورت بالای شناسایی مصداق [مفعول] را تقویت می‌کند... توجه کنید که افزودن بند موصولی بافت مشخصی را فراهم می‌سازد که در آن مصداق گروه اسمی «یه کتابی» در گفتمان آتی پس از نخستین رخدادش مورد بحث قرار می‌گیرد (idem 1978: 13).

(۲۹) حسن یه کتابی رُ خرید که به مفت نمی‌آرزه. (idem)

حال می‌توان آنچه را بدان در زیربخش ۲-۱ تحت عنوان رفتار غیرقابل‌پیش‌بینی «را» در شق دوم مثال‌های (۴) تا (۶) اشاره شد، با توجه به مفهوم تشخیص‌پذیری قوی/درجه بالای ارجاع و نیز دو نقل قول برگرفته از کامری چنین توضیح داد که کاربرد اختیاری «را» از سوی گوینده شنونده را ترغیب می‌کند که مصداق گروه اسمی‌ای که با «را» همراه شده است را در ذهن خود، با کمک جملاتی که درباره آن مصداق در گفتمان آتی جاری می‌شود، ثبات بخشد. در اینجا به توضیح مثال (۶ب) - که در (۳۰) تکرار می‌شود - می‌پردازم.

(۳۰) پاکتی (ز) که توش غذا می‌گذاری، تهش پاره است. (دبیرمقدم ۱۳۸۴ الف: ۱۳۴)

ابتدا باید توجه کرد که حضور بند موصولی مصداق پاکت را، چه زمانی که با «را» و چه زمانی که بدون «را» ظاهر می‌شود، اساساً تشخیص‌پذیر می‌سازد. در شکل بدون «را»، مصداق پاکت تنها به واسطه بند موصولی فردیت یافته، ولی هنوز از ثبات کافی برای اینکه موضوع گفتمان آتی قرار بگیرد برخوردار نیست. حضور «را»، از طرفی، این امکان را به

گوینده می‌دهد تا بازنمایی تداعی و تحدیدشده به وسیلهٔ بند موصولی را در گفتمان آتی ثبات بخشد و آن را برای شنونده منحصراً تشخیص‌پذیر کند؛ این امر از طریق موضوعیت بخشیدن به مصداق پاکت در گفتمان آتی محقق می‌شود. کلر در این باره چنین می‌نویسد:

ما نمی‌توانیم بگوییم که مفعول‌نمایی افتراقی بر مفعول‌هایی حادث می‌شود که عموماً هستهٔ بندهای موصولی را می‌سازند. به‌عکس، مفعول‌نمایی افتراقی به همراه نکره‌های مشخص زمانی به وقوع می‌پیوندد که نیت گوینده بر آن است تا زیرمجموعه‌ای از شرایط بافتی را فراهم سازد که در آن مصداق مفعول شناسایی شود، که این امر در نهایت به پیوستن مصداق مفعول به زمینهٔ مشترک [مفروضات گوینده و شنونده] می‌انجامد (Clair 2016: 30).

و اما سخن آخر در زیربخش ۲-۲ مربوط می‌شود به نقد کتاب مطالعه‌ای در ساخت گفتمانی زبان فارسی به قلم جان رابرتز و همکاران (۲۰۰۹) که دکتر دبیرمقدم آن را در سال ۱۳۹۰ منتشر کرده‌اند. در بخشی از این مقاله که مضمون اصلی آن باز هم نقش «را» در زبان فارسی است، ایشان از نقش «را» به عنوان نشانهٔ مبتدای ثانویه دفاع کرده و، با کمک گرفتن از فرایند مبتداسازی و با استناد به مثال‌هایی از لازار – که در اینجا به ذکر یکی از آنها اکتفا می‌کنم – تشخیص‌پذیری را پیش‌شرط مبتداسازی در نظر گرفته‌اند (دبیرمقدم ۱۳۹۰: ۲۷۷-۲۸۳)؛ همچنان‌که در مقالهٔ «زبان فارسی و نظریه‌های زبانی» می‌نویسند:

اصلی بودن مفهوم مبتدایی بودن در تبیین رخداد «را» بیشتر قوام می‌یابد، وقتی به این نکته می‌اندیشیم که در موارد فک اضافه... پیش از حرکت سازه تشخیص‌پذیر است. بنابراین، انگیزهٔ حرکت چیز دیگری است. به نظر می‌رسد مبتداسازی به طور خودکار تشخیص‌پذیری را در برمی‌گیرد. قاعدتاً، گوینده سازه‌ای را به منزلهٔ نقطهٔ حرکت و عزیمت خود قرار می‌دهد که بر این باور باشد که برای شنونده قابل تشخیص و تفکیک است (همو ۱۳۸۴: ب: ۲۵۰).

مثال (۳۱الف) نمونه‌ای از فرایند مبتداسازی ضمیرگذار است که در آن سازهٔ پرتقال از درون ساخت اضافی – که شکل کانونی آن در (۳۱ب) آمده است – منفک شده و نقش مبتدای جمله را بر عهده می‌گیرد.

(۳۱) الف. پرتقال، باید پوستش کند و بعد خورد.

ب. باید پوست پرتقال کند و بعد خورد. (همو ۱۳۹۰: ۲۷۸)

پرسش نخست ایشان این است که آیا مصداق پرتقال در جمله (۳۰ب)، که بدون «را» ظاهر شده است، دیگر تشخیص‌پذیر نیست؟ به اعتقاد نگارنده، مصداق پرتقال در هر دو جمله تشخیص‌پذیر است، چراکه اسم جنس است و مصداق اسم جنس برای مخاطب در زمان گفتگو قابل دسترس و تشخیص‌پذیر است (Van Valin & LaPolla 1997: 200). مصداق پوست نیز، به سبب برقراری رابطهٔ ملکی جزء به کل، قابل استنباط و طبیعتاً تشخیص‌پذیر است. تردیدی نیست که انگیزهٔ نقشی انفکاک پرتقال در شق نشاندار (۳۰الف)، همان‌گونه که دکتر دبیرمقدم می‌گویند، مبتداسازی مصداق پرتقال است و گوینده سازه‌ای را در مقام مبتدا قرار می‌دهد که مصداق آن برای مخاطب تشخیص‌پذیر باشد. اما نکته‌ای که نگارنده ذکر مختصر آن را در این بخش ضروری می‌داند و توضیح مفصل آن را به بخش ۴ موکول می‌کند این است که حضور «را»، به پیروی از نظریهٔ ساخت اطلاع لمبرکت، از بدو امر نشانهٔ تشخیص‌پذیر بودن مصداق سازهٔ همراه آن است، یعنی مصداق آن سازه به زمینهٔ مشترک گوینده و شنونده یا همان مفروضات میان آن دو تعلق دارد. تشخیص‌پذیری یک مصداق تنها شرط لازم، نه کافی، برای مبتدابودگی آن است. «را» تنها شرط لازم تشخیص‌پذیری را فراهم می‌سازد، ولی برای مبتدا شدن اسمی که آن را همراهی می‌کند دو شرط دیگر نیز باید احراز شود، که در زیربخش ۳-۱ به آن می‌پردازم. باید به خاطر سپرد که مبتدا الزاماً اسمی است که مصداق آن مفروض است، اما این بدین معنی نیست که هر اسمی با مصداق مفروض مبتداست.

پرسش دوم ایشان مربوط است به رخدادهای سه‌گانهٔ «را» در یک جملهٔ ساده که نمونه‌های آن را می‌توان در مثال (۳) دید. ایشان می‌پرسند که چگونه مفاهیم مفعول صریح بودگی و تشخیص‌پذیری حضور سه‌گانهٔ «را» در یک جملهٔ ساده را توجیه می‌کند؟ در اینجا تنها به ذکر این نکته اکتفا می‌کنم که مفهوم تشخیص‌پذیری باز هم وجه مشترک رخدادهای «را» در مثال (۳) است، ولی نقش ساخت اطلاعی این سه سازه از منظر لمبرکت متفاوت از یکدیگر است، که در زیربخش ۴-۲ به آن پرداخته می‌شود. دکتر دبیرمقدم (۱۳۸۴: ۲۶۳) معتقدند که پیامد

رخداد سه‌گانه «را» در زبان فارسی برای نحو‌زایی به تأسی از ریتزی<sup>۱</sup> (۱۹۹۷) این است که گروه مبتدا قابلیت تکرار دارد و در زبان فارسی این امکان مهیاست که با پدیده چند مبتدایی مواجه شویم، از جمله در مثال (۳) که به ادعای ایشان با طیفی از مبتدای ثانویه روبه‌رو هستیم به‌گونه‌ای که دو سازه منفک شده از بند — که با ویرگول مشخص شده‌اند — مبتدای ثانویه نشاندارند و سازه سوم که در درون بند قرار گرفته مبتدای ثانویه بی‌نشان است.

قابلیت تکرارپذیری مبتدا در آثار نقش‌گرایان نیز به چشم می‌خورد، اما آنچه این نحله زبان‌شناسی بر آن اتفاق نظر ندارد تعداد مبتداهایی است که در یک جمله ساده می‌توانند حضور داشته باشند. راینهارت<sup>۲</sup> (۱۹۸۲) از جمله زبان‌شناسانی است که معتقد است در هر جمله ساده تنها یک مبتدای دربارگی<sup>۳</sup> وجود دارد. پیروان «نظریه مرکزها»<sup>۴</sup> نیز به یگانه بودن مبتدا در یک جمله ساده اعتقاد دارند؛ اما در این میان، زبان‌شناسانی را می‌توان یافت که تنها به حضور دو مبتدا در یک جمله ساده باور دارند که شاخص‌ترین آنها لمبرکت (۱۹۹۴) است که حضور یک مبتدای اولیه و یک مبتدای ثانویه را در یک جمله ساده مجاز می‌داند. نیکلایووا و دالریمل نیز، به پیروی از لمبرکت، بر همین باورند (Nikolaeva 2001, Dalrymple & Nikolaeva 2011 →). آنها وجود مبتداهای متوالی و چندگانه را فراتر از قوای شناختی ذهن انسان می‌دانند، بدین معنی که ذهن انسان در زمان انعقاد یک جمله ساده نمی‌تواند مصادیق این مبتداها را یکباره در ذهن خود حفظ کند. از جمله زبان‌هایی که حضور مبتدای اولیه و ثانویه در آنها به ثبت رسیده است می‌توان به انگلیسی (Chomsky 1977 ← دبیرمقدم ۱۳۸۴ الف)، کاتالان (Vallduví 1995)، فرانسه (Lambrecht 2001a) و چیچوا<sup>۵</sup> (Bresnan & Mchombo 1987) اشاره کرد. ادعای دکتر دبیرمقدم مبنی بر حضور سه مبتدای ثانویه در مثال (۳) می‌تواند بدعتی در این حوزه باشد<sup>۶</sup>، اما نگارنده در زیربخش ۴-۲ نشان خواهد داد که زبان فارسی نیز از قاعده دومبتدایی در یک جمله ساده مستثنا نیست. ایمولو در رساله دکتری خود می‌نویسد: «در گفتمان طبیعی، بندها به قدری کوتاه‌اند که نمی‌توان انتظار وقوع یک مبتدای اولیه، یک مبتدای ثانویه و یک

1. L. Rizzi

2. T. Reinhart

3. aboutness topic

4. centering theory

5. Chichewa

6. نیکلایووا مثالی از زبان اُستیاک (Ostyak) می‌آورد، که در آن دو رخداد مبتدای ثانویه دیده می‌شود (Nikolaeva 2001: 33).

کانون را داشت» (Temmo 2011: 46). او به مطالعه تامپسون و هاپر<sup>۱</sup> (۲۰۰۱) اشاره می‌کند که نشان می‌دهند اکثریت بندها در پیکره‌ای از انگلیسی محاوره‌ای تنها حاوی یک موضوع‌اند. بنابراین، گرچه شواهدی از زبان‌های مختلف، از جمله فارسی، حضور دو مبتدا در جمله را تأیید می‌کند، اما یافتن داده‌هایی شامل چندین مبتدا در یک جمله ساده بعید به نظر می‌رسد. ناگفته نماند که فرضیه تکرارپذیری مبتدا (Rizzi 1997) توسط زبان‌شناسانی از همان نحله زایشی به چالش کشیده شده است. فراسکارلی و هینترهولتسل<sup>۲</sup> (۲۰۰۷) معتقدند که تکرارپذیری مبتدا در حاشیه چپ بند ایتالیایی، آن‌گونه که ریتزی اظهار می‌کند، آزادانه نیست و به ازای هر جمله ساده تنها یک مبتدای دربارگی وجود دارد.

پرسش سوم دکتر دبیرمقدم به مثالی برگرفته از رابرتز و همکاران مربوط می‌شود:

(۳۲) می‌گویند آن حیوانی که گندم‌ها را خورد گرفت؟ (Roberts, et al 2009: 256)

ایشان می‌پرسند که مگر نه این است که بند موصولی مصداق آن حیوان را تشخیص‌پذیر می‌کند، پس چرا بدون «را» ظاهر می‌شود؟ در پاسخ به این پرسش باید به خاطر داشت، چنان‌که شکوهی و کیپکا بیان می‌کنند، پیامد وجود رابطه تشخیص‌پذیری و حضور «را» «نشانه‌گذاری نحوی اجباری یک مشخصه کاربردشناختی دوارزشی» نیست (Shokouhi & Kipka 2003: 962)، یعنی هر مفعول تشخیص‌پذیری الزاماً با «را» همراه نمی‌شود. شاید بتوان، با استناد به مفعول تشخیص‌پذیری قوی (Clair 2016)، پاسخی برای این پرسش یافت. حضور اختیاری «را» به دنبال نکره مشخصی که با بند موصولی تحدید می‌شود از نیت گوینده در موضوعیت‌بخشی به مصداق مفعول در گفتمان آتی حکایت دارد. از آنجا که «را» در مثال فوق ظاهر نشده است، پس باید انتظار داشت که مصداق گروه اسمی آن حیوانی در گفتمان آتی مورد بحث قرار نگیرد. اما گفتمان آتی مثال مذکور به گونه‌ای رقم می‌خورد که مصداق آن حیوانی در سطور بعدی، بر خلاف انتظار و پیش‌بینی ما، مورد بحث قرار می‌گیرد. خرده‌گفتمان آتی مثال (۳۲) در (۳۳) آمده است. بنابراین، پرسش سوم دکتر دبیرمقدم به نحوی موازنه برقرار شده در مورد حضور اختیاری «را» را —

---

1. S. THOMPSON & P. HOPPER  
2. M. FRASCARELLI & R. HINTERHÖZL

که کلر (۲۰۱۶)، رحیمیان و حاجیانی (۲۰۰۹)، و کامری (۱۹۷۸، ۱۹۸۱) ذیل عنوان مشترک درجهٔ ارجاع بالا به مصداق مفعول در گفتمان آتی توجیه کرده بودند. — برهم می‌زند.

(۳۳) می‌گوید/ آری/ او را گرفتم/ یک اسب خیلی خوشگل بود/ موهای تنش یکی طلایی و یکی نقره‌ای بود. (Roberts et al 2009: 475)

دکتر دبیرمقدم در انتقادی بر چارچوب نظری اتخاذشده در کتاب رابرتز و همکاران — که دستور نقش و ارجاع است — می‌نویسند:

رابرتز، با مبنا قرار دادن نظریهٔ نقش و ارجاع، مشخص نکرده است که چگونه این نظریه توانسته به شناخت ما از نقش «را» در زبان فارسی کمک کند. این مطلب از آن جهت حائز اهمیت است که این پس‌اضافه، هم از لحاظ توصیفی و هم از لحاظ نظری، به تفصیل کاویده شده است و بنابراین، مقایسهٔ میان دیدگاه دستور نقش و ارجاع که رابرتز اتخاذ کرده و دیدگاه‌های دیگر می‌توانست مبحثی جدی و آموزنده باشد. رابرتز حتی از سازوکارهای موجود در دستور نقش و ارجاع به قدر کافی استفاده نکرده است (دبیرمقدم ۱۳۹۰: ۲۸۱).

این انتقاد کاملاً بجاست و رابرتز و همکاران او تنها در صفحات ۱۴۸ و ۱۴۹ به ترسیم نمودار برای برخی از رخدادهای «را» پرداخته‌اند. در بخش ۴ مقاله تلاش می‌کنم تعامل ساخت اطلاع و ساخت نحوی و «را» را با استفاده از بازنمایی‌های صورتی دستور نقش و ارجاع به تصویر کشم. لازم به ذکر است که مثال (۳) پیامدهای نحوی و کاربرشناختی‌ای به همراه دارد که انگارهٔ دستور نقش و ارجاع در شکل کنونی خود از توجیه آنها بازمی‌ماند.

### ۳ چارچوب نظری

#### ۳-۱ ساخت اطلاع لمبرکت

در زبان‌شناسی امروز نقش ساخت اطلاع در شکل دادن به دستور جمله از اصولی است که در هر دو نحلهٔ زبان‌شناسی صورت‌گرا و نقش‌گرا بدیهی پنداشته می‌شود (Fery & Ishihara 2016 →). ساخت اطلاع به صورت یک الگو یا یک نظریه توسط زبان‌شناسانی از هر دو نحله معرفی و در تبیین ساخت‌های دستوری زبان‌های مختلف به کار گرفته شده است (از جمله Halliday 1967؛

Chafe 1976؛ Prince 1981؛ Vallduí 1992؛ Lambrecht 1994؛ Erteschik-Shir 2007؛ اما به نظر می‌رسد که نظریه ساخت اطلاع لمبرکت از مقبولیت بیشتری در مقایسه با دیگر نظریه‌ها یا الگوها بهره می‌برد، که از دلایل آن می‌توان به کاربرد آن در نظریه‌های مختلف دستوری از جمله دستور نقش و ارجاع (Van Valin & Lapolla 1997)، دستور ساختمان (Leino 2013)؛ و دستور واژی - نقشی (Dalrymple & Nikolaeva 2011) اشاره کرد. از این رو، برای شروع، شایسته است که به تعریف ساخت اطلاع و مقوله‌های آن از نگاه لمبرکت به شکلی مختصر و مفید پردازیم. لمبرکت در تعریف ساخت اطلاع چنین می‌نویسد:

ساخت اطلاع مؤلفه‌ای از دستور جمله<sup>۱</sup> است که گزاره‌ها در آن به عنوان بازنمایی‌هایی ذهنی از حالات امور، به کمک ساخت‌های واژی - دستوری نظیرشان، مطابق با وضعیت ذهنی مشارکان کلام که این ساخت‌ها را به عنوان واحدهای اطلاعی در بافت‌های گفتمانی معین به کار می‌گیرند و تفسیر می‌کنند، بیان می‌شوند (Lambrecht 1994: 5).

ساخت اطلاع جمله، در این چارچوب، از سه بخش تشکیل می‌شود که به ترتیب عبارت‌اند از پیش‌انگاره در برابر تصریح، تشخیص‌پذیری و وضعیت مصادیق گفتمان در ذهن شنونده، و سرانجام مبتدا در برابر کانون. پیش‌انگاره کاربردشناختی<sup>۲</sup> مجموعه گزاره‌هایی است که گوینده، آگاهی شنونده خود را نسبت به آنها مفروض می‌داند و تصریح کاربردشناختی<sup>۳</sup> آن گزاره‌ای است که شنونده از محتوای آن حین مکالمه مطلع می‌شود. از نگاه لمبرکت، پیش‌انگاره کاربردشناختی تنها شکلی از انواع پیش‌انگاره‌هایی است که در این رویکرد معرفی می‌شود. علاوه بر پیش‌انگاره کاربردشناختی، پیش‌انگاره‌های تشخیص‌پذیری، آگاهی و مبتدابودگی نیز مطرح می‌شوند که در سطور زیرین به آنها می‌پردازیم:

پیش‌انگاره تشخیص‌پذیری<sup>۴</sup>: تشخیص‌پذیری یک هستار [مصدق] زمانی پیش‌انگاشته تلقی می‌شود که گوینده، در زمان گفتگو، حضور یک بازنمایی متعلق به آن مصداق را که از پیش در حافظه طولانی مدت شنونده ذخیره شده است مفروض بداند (idem 2000: 613).

۱. تأکید از نگارنده است.

2. pragmatic presupposition  
4. identifiability presupposition

3. pragmatic assertion  
5. consciousness presupposition

پیش‌انگاره آگاهی<sup>۱</sup>: یک هستار یا گزاره در آگاهی شنونده پیش‌انگاشته تلقی می‌شود آن هنگام که گوینده، در زمان گفتگو، بازنمایی ذهنی متعلق به آن هستار را در حافظه کوتاه مدت شنونده مفروض بداند (ibid).

پیش‌انگاره مبتدایبودگی<sup>۲</sup>: یک هستار یا گزاره آن هنگام مبتدا واقع می‌شود که گوینده آن هستار یا گزاره را، کانون علاقه‌مندی مشترک خود با شنونده و در نتیجه نقطه‌ای برای خبررسانی بداند (ibid).

از آنجا که ذهن انسان انباره‌ای از هستارها و گزاره‌هاست، نمی‌توان انتظار داشت که بازنمایی‌های ذهنی متعلق به آنها، در زمان گفتگو، شرایط یکسانی داشته باشند. برای تعیین وضعیت شناختی مصادیق و گزاره‌ها، لمبرکت از معیارهای چیف<sup>۳</sup> (۱۹۸۷) بهره می‌گیرد. اگر، در زمان گفتگو، شنونده بازنمایی ذهنی برای یک مصداق گفتمانی نداشته باشد، آن مصداق تشخیص‌ناپذیر است؛ اما اگر حضور یک بازنمایی ذهنی برای یک مصداق در ذهن شنونده از جانب گوینده پیش‌انگاشته تلقی شود (یعنی پیش‌انگاره تشخیص‌پذیری برقرار باشد)، آن بازنمایی ذهنی می‌تواند یکی از سه وضعیت فعال<sup>۴</sup>، نیمه‌فعال<sup>۵</sup> و غیرفعال<sup>۶</sup> را داشته باشد. بازنمایی مربوط به مصداق فعال در زمان گفتگو کاملاً در ذهن مخاطب برجسته است و در کانون آگاهی او قرار دارد. بازنمایی مربوط به مصداق نیمه‌فعال در حاشیه ذهن مخاطب قرار دارد و شنونده، در زمان گفتگو، بر آن متمرکز نیست. بازنمایی مربوط به یک مصداق غیرفعال نه در کانون آگاهی و نه در حاشیه ذهن شنونده قرار دارد، البته آن بازنمایی در حافظه بلندمدت او حضور دارد. نگارنده، به منظور صرفه‌جویی در فضا، خواننده را، برای آگاهی از جزئیات این مفاهیم و مثال‌های مربوط، به بخش سه از کتاب لمبرکت (۱۹۹۴) ارجاع می‌دهد. مبتدا در نظریه ساخت اطلاع لمبرکت یک رابطه کاربردشناختی، نه نحوی، است و، بر خلاف مفهوم آغازگر هلیدی، بر پایه جایگاه نخست یک سازه نحوی در درون بند تعریف نمی‌شود. لمبرکت، به پیروی از گوندل (۱۹۸۸)، در تعریف مبتدا چنین می‌نویسد:

یک واحد زبانی (E) مبتدای جمله است اگر و تنها اگر هدف گوینده از به‌کارگیری آن در

جمله افزایش آگاهی مخاطب، مطالبه اطلاعات، یا ایجاد واکنش از جانب شنونده نسبت به آن واحد زبانی باشد. یک گزاره (P) خبر جمله است اگر و تنها اگر هدف گوینده برقراری ارتباط میان آن گزاره و مبتدای جمله باشد (Lambrecht 1994: 210).

باید خاطر نشان کرد که پیش‌انگاره کاربردشناختی و مبتدا دو مفهوم مستقل و، در عین حال، مرتبط در ساخت اطلاع لمبرکت به شمار می‌روند. گاه مبتدا برابرنهادی برای پیش‌انگاره کاربردشناختی یا، به تسامح، همان اطلاع کهنه در نظر گرفته می‌شود، حال آنکه مبتدا بخشی از پیش‌انگاره کاربردشناختی را تشکیل می‌دهد. درک ناصحیح و تساوی مفاهیم مبتدا و پیش‌انگاره کاربردشناختی در مطالعات پیشینه «را» نیز به چشم می‌خورد، که به ارائه تحلیل‌های نادرستی از نقش آن در زبان فارسی می‌انجامد. حال، بار دیگر به مثال (۱) – که در (۳۴) تکرار می‌شود – نگاه کنیم:

(۳۴) الف. کی بود در زد؟

ب. رضا بود. (دبیرمقدم ۱۳۸۴ الف: ۱۲۳)

پیش‌انگاره کاربردشناختی در پرسش (۳۴ الف)، 'x' در 'زد' است. رضا اسم خاص معرفه‌ای است که مصداق آن برای مخاطب در زمان گفتگو تشخیص‌پذیر است؛ اما همین مصداق تشخیص‌پذیر مفروض در بافت پرسش و پاسخ (۳۴)، به واسطه رابطه کاربردشناختی جدیدی که با پیش‌انگاره 'x' در 'زد' ایجاد می‌کند، بخشی از تصریح جمله و مشخصاً کانون آن را تشکیل می‌دهد. از این رو، تصریح می‌کنم که مفروض بودن یک مصداق در بافت گفتگو الزاماً به منزله مبتدا بودن آن نیست؛ این مصداق مفروض متناسب با شرایطی که بافت گفتگو بر ساختار جمله اعمال می‌کند می‌تواند بخشی از پیش‌انگاره کاربردشناختی باشد و نقش مبتدا را بر عهده گیرد یا همان مصداق مفروض در بافتی دیگر می‌تواند در جمله بخشی از تصریح و کانون آن باشد. پس اگر «را»، مطابق با نظر غالب در آثار بعد از سال ۲۰۰۹ و نیز باور نگارنده، نشانه تشخیص‌پذیری مصداق اسم همراه آن است، این بدین معنی است که مصداق آن اسم تنها در میان مفروضات گوینده و شنونده قرار دارد؛ به عبارتی دیگر، مصداق آن اسم، به موجب همراهی با «را»، دربرگیرنده پیش‌انگاره تشخیص‌پذیری است و برای اینکه بتواند مبتدای جمله واقع شود

بایستی دو شرط دیگر پیش‌انگاره آگاهی و مبتدایبودگی را نیز احراز کند. پس، همان‌گونه که دکتر دبیرمقدم اظهار داشته‌اند، تشخیص‌پذیری پیش‌شرط مبتدایبودگی است اما هر مصداق تشخیص‌پذیر الزاماً مبتدا نیست. کانون در این رویکرد «واحد معنایی از یک گزاره کاربردشناختی است که قابلیت تمیز پیش‌انگاره از تصریح را فراهم می‌سازد» (Lambrecht 1994: 213).

از دیگر مؤلفه‌های این نظریه طبقه‌بندی انواع کانون است که شامل کانون محمولی<sup>۱</sup>، کانون محدود<sup>۲</sup> و کانون جمله‌ای<sup>۳</sup> می‌شود. در ساخت کانون محمولی، فاعل در نقش مبتدا ظاهر می‌شود و محمول جمله، که می‌تواند فعل به‌تنهایی یا فعل به همراه مفعول باشد، کانون جمله است. در ساخت کانون محدود یکی از موضوع‌ها یا غیرموضوع‌ها یا حتی خود محمول/فعل به‌تنهایی حوزه کانون<sup>۴</sup> جمله را تشکیل می‌دهد. در ساخت کانون جمله‌ای، فاعل به همراه محمول کانون جمله را می‌سازند. لمبرکت (۱۹۸۶) کانون محدود را به دو مقوله دیگر بی‌نشان و نشاندار تقسیم می‌کند، که بر اساس جایگاه تعریف می‌شوند. به عنوان مثال، در پاسخ به پرسش (۳۵ الف)، می‌توان با قرار دادن سازه کانونی در جایگاه بی‌نشان خود، یعنی جایگاه پیش از فعل در گونه (ب)، ساخت کانون محدود بی‌نشان داشت و یا با پیش‌اند کردن آن به جایگاه نخست جمله و قبل از فاعل در گونه (ج)، ساخت کانون محدود نشاندار به وجود آورد، که در نتیجه این جابه‌جایی، جمله معنی تقابلی نیز به خود می‌گیرد. گهگاه کانون محدود بی‌نشان و نشاندار، به ترتیب، کانون اطلاعی<sup>۵</sup> (Kiss 1998) / کانون تکمیلی<sup>۶</sup> (Van Valin 2005) و کانون تقابلی<sup>۷</sup> خوانده می‌شوند.

(۳۵) الف. دیروز از دست‌فروشه چی خریدی؟

ب. اون دستکش‌ها ز خریدم. (کانون اطلاعی)

ج. اون دستکش‌ها ز من خریدم<sup>۸</sup>. (کانون تقابلی)

1. predicate focus

۲. کانون محدود (narrow focus) در حقیقت معادلی است که وَن‌وَلین و لاپولا (۱۹۹۷) برای کانون موضوعی (argument focus) لمبرکت (۱۹۹۴) برگزیده‌اند، چراکه سازه‌ای که کانون محدود جمله می‌شود می‌تواند یک غیرموضوع مثلاً یک افزوده باشد.

3. sentence focus

4. focus domain

5. information focus

6. completive focus

7. contrastive focus

۸. در شواهد، از قلم برجسته (bold) توأمان برای برجستگی آوایی و کانون محدود بی‌نشان/ کانون اطلاعی/ کانون تکمیلی استفاده کرده‌ایم. خط زیر عبارت نیز برای نمایاندن مفهوم تقابلی است.

پیش‌تر اشاره شد که مبتدا از نگاه لمبرکت و پیروان او (Nikolaeva 2001; Dalrymple & Nikolaeva →) (2011) مفهومی است دوگانه شامل مبتدای اولیه و مبتدای ثانویه. آنچه وجه اشتراک هر دو نوع است احراز سه پیش‌انگاره تشخیص‌پذیری، آگاهی و مبتدابودگی از جانب مصادیق این مبتداهاست. اما باید توجه داشت که مصداق مبتدای ثانویه در پیش‌انگاره کاربردشناختی با مصداق مبتدای اولیه در ارتباط است و بخش تصریح جمله حامل خبری نه‌تنها درباره هر یک از دو مبتدا، بلکه در مورد رابطه میان آن دو نیز می‌باشد. باید افزود که این تمایز به برجستگی مصداق مبتدای اولیه نسبت به مصداق مبتدای ثانویه در سطح گفتمان مربوط می‌شود (Lambrecht 1994: 150).

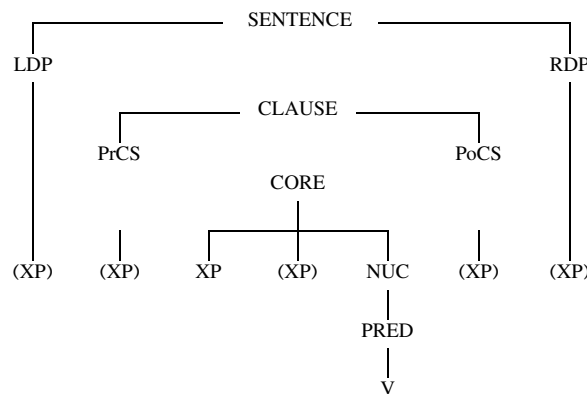
### ۲-۳ ساخت اطلاع در دستور نقش و ارجاع

دستور نقش و ارجاع — که بنیان‌گذار اصلی آن رابرت وِن‌ولین است (Van Valin & Lapolla →) (1997; Van Valin 2005) — از جمله دستورهای نقش‌گراست که به کمک تعامل میان حوزه‌های نحو، معناشناسی و گفتمان — کاربردشناسی به تحلیل فرایندهای دستوری زبان‌های مختلف می‌پردازد. از آنجا که ساخت اطلاع از اهمیت ویژه‌ای در این نظریه برخوردار است، وِن‌ولین (۱۹۹۳) ساخت اطلاع لمبرکت را در انگاره خود به کار گرفته تا بر کفایت کاربردشناختی آن بیفزاید. با توجه به اینکه تمرکز نگارنده در بخش ۴ بیشتر بر تعامل میان حوزه‌های نحو و کاربردشناسی در رخدادهای «را» خواهد بود، در این بخش تنها به معرفی مختصر ساخت لایه‌ای بند<sup>۱</sup> در این انگاره خواهیم پرداخت.

ساخت لایه‌ای بند بر مفاهیم معناشناختی بنیاد می‌شود و ساختاری سلسله‌مراتبی دارد. محمول، به عنوان مفهومی معناشناختی، هسته<sup>۲</sup> را می‌سازد. ترکیب هسته و موضوع‌ها منجر به شکل‌گیری مرکز<sup>۳</sup> می‌شود. ترکیب مرکز و غیرموضوع‌ها، که حاشیه<sup>۴</sup> مرکز را می‌سازند، نیز منجر به شکل‌گیری بند در جمله می‌شود. شایان ذکر است که هسته، مرکز و حاشیه عناصر جهان‌شمول ساخت لایه‌ای بند به شمار می‌روند. در عین حال، در ساختار بند جایگاه‌های نحوی دیگری وجود دارند که انگیزه‌های گفتمان — نقشی موجب پیدایش آنها می‌شود و زبان‌ویژه

1. layered structure of the clause (LSC)      2. nucleus (NUC)      3. Core      4. periphery

هستند. این جایگاه‌ها عبارت‌اند از جایگاه پیشین مرکز<sup>۱</sup>، جایگاه پسین مرکز<sup>۲</sup>، جایگاه گسسته چپ<sup>۳</sup> و جایگاه گسسته راست<sup>۴</sup>. جایگاه پیشین مرکز میزبان پرسش‌واژه‌ها در زبان‌هایی چون انگلیسی و ایتالیایی و نیز میزبان کانون‌های پیش‌آیند شده در زبان‌هایی چون انگلیسی و فارسی است. مثلاً در مثال (ج ۳۵) سازه<sup>۵</sup> 'اون دستکش‌ها' کانون پیش‌آیند شده‌ای است که در جایگاه پیشین مرکز قرار می‌گیرد. جایگاه پسین مرکز در زبان فارسی می‌تواند مثلاً مفعول‌های غیر مستقیمی را میزبانی کند که بعد از فعل قرار می‌گیرند، مانند جمله کتاب دادم سامان. جایگاه گسسته چپ و راست می‌توانند، به ترتیب، میزبان سازه‌هایی باشند که تحت تأثیر فرایندهای چپ‌چین‌شدگی<sup>۶</sup> و راست‌چین‌شدگی<sup>۷</sup> قرار می‌گیرند. مثال (ب ۷) نمونه‌ای از فرایند چپ‌چین‌شدگی در فارسی است که، همان‌گونه که در زیربخش ۳-۴ شرح خواهیم داد، مبتداسازی تنها انگیزه گفتمان - نقشی پیدایش آنها در زبان فارسی نیست؛ بیان تقابلی نیز می‌تواند دیگر انگیزه گفتمان - نقشی در پیدایش آنها باشد. به خاطر داشته باشیم که جایگاه‌های پیشین مرکز و پسین مرکز، در ساخت لایه‌ای بند، خارج از مرکز و در درون بند قرار دارند، در حالی که جایگاه‌های گسسته چپ و راست بیرون از بند و درون جمله قرار دارند. نمودار ۳ ساخت لایه‌ای بند را به تصویر می‌کشد.



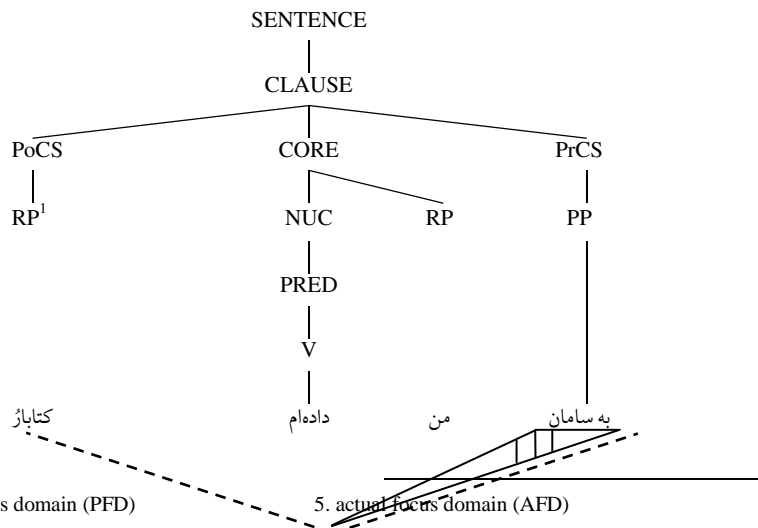
نمودار ۳ - ساخت لایه‌ای بند (Van Valin 2005: 12)

- |                                  |                          |                                 |
|----------------------------------|--------------------------|---------------------------------|
| 1. pre-core slot (PrCS)          | 6. post-core slot (PoCS) | 7. left-detached position (LDP) |
| 4. right-detached position (RDP) | 2. right-dislocation     |                                 |
| 5. left-dislocation              |                          |                                 |
۷. شایان ذکر است که در این مقاله، استفاده از برابرها<sup>۸</sup> «چپ‌چین‌شدگی» به عنوان یک فرایند دستوری واحد مطابق با خط لاتین است.

بازنمایی صوری ساخت اطلاع در دستور نقش و ارجاع تنها شامل بازنمایی ساخت کانون می‌شود. بازنمایی صوری ساخت کانون نیز شامل محدوده کانون بالقوه<sup>۱</sup> و محدوده کانون بالفعل<sup>۲</sup> می‌شود. محدوده کانون بالقوه در فارسی تمامی بند را شامل می‌شود، چراکه هر سازه‌ای در این محدوده می‌تواند کانون بالفعل آن باشد. محدوده کانون بالقوه به صورت خط چین و محدوده کانون بالفعل به صورت مثلی که رئوس آن با خطوط پیوسته به هم متصل شده‌اند نمایش داده می‌شوند. ون‌ولین (۲۰۰۵) از قرارداد دیگری در بازنمایی ساخت کانون محدود پرده برمی‌دارد که، به موجب آن، کانون محدود بی‌نشان — آنچه که او کانون تکمیلی می‌خواند — با خطوط افقی و کانون محدود نشاندار با خطوط عمودی در درون مثلث بازنمایی می‌شوند. برای روشن شدن این مطالب، ساخت کانون در مثال (۳۶) در نمودار ۴ نمایش داده می‌شود. سامان یکی از سه موضوع مرکز است که به جایگاه نخست بند به عنوان کانون محدود نشاندار/ کانون تقابلی پیش‌بینی شده است. کتابا نیز به عنوان موضوع مستقیم مرکز، به دلیل اینکه حامل اطلاع کهنه است، به جایگاه پسین مرکز منتقل شده است، زیرا جایگاه بی‌نشان مفعول مستقیم کانونی در زبان فارسی به عنوان یک زبان فعل پایانی بلافاصله پیش از فعل است.

(۳۶) الف. کتاباُرُ به کی دادی؟

ب. به سامان من دادم کتاباُرُ.



1. potential focus domain (PFD)

5. actual focus domain (AFD)

#### SPEECH ACT

نمودار ۴ - بازنمایی صوری کانون محدود نشاندار<sup>۱</sup>

در بخش ۴، تمرکز نگارنده بر جمله‌هایی خواهد بود که نشانه‌گذاری با «را» در حاشیه چپ بند حادث می‌شود. حاشیه چپ بند از منظر ساخت اطلاعی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، زیرا این محدوده نحوی از ساختار جمله جایگاه بروز نقش‌های ساخت اطلاعی شامل مبتدا، کانون و تقابل است. در دستور نقش و ارجاع که ساخت نحوی لایه‌ای دارد، حاشیه چپ بند دربرگیرنده دو جایگاه برون‌مرکزی جایگاه پیشین‌مرکز (PrCS) و جایگاه گسسته چپ (LDP) است و نباید آن را با بخش حاشیه مرکز، که محل قرار گرفتن افزوده‌هاست، اشتباه گرفت.

#### ۴ ساخت چپ‌چین شده: بازتحلیل

چپ‌چین‌شدگی از جمله ساخت‌های دستوری در زبان فارسی است که محققان پیش‌تر ذیل عنوان‌های مبتداسازی ضمیرگذار (دبیرمقدم ۱۳۸۴ الف)، ساخت‌های مقیدکننده واژه‌بست (Karimi 1989) و مبتدای شناور (Dalrymple & Nikolaeva 2011) از آن نام برده‌اند. بررسی چپ‌چین‌شدگی در زبان فارسی نیازمند شناختی عمیق از «را» است، چراکه در اکثر مواقع این فرایند دستوری با حضور «را» در کنار سازه چپ‌چین‌شده محقق می‌شود. دکتر دبیرمقدم (۱۳۸۴ الف) تعریفی صوری از این فرایند به دست داده‌اند که، به موجب آن، چپ‌چین‌شدگی حرکت یک سازه از درون ساخت متممی یا اضافی به ابتدای جمله است که با حضور یک واژه‌بست در جایگاه اصلی آن سازه در درون بند همراه می‌شود. چنان‌که از نام‌گذاری ایشان برمی‌آید، انگیزه گفتمان - نقشی در این فرایند مبتداسازی است. لمبرکت در رده‌شناسی ساخت‌های گسسته<sup>۲</sup> چنین می‌نویسد:

۱. جهت نمودارهای فارسی برای سهولت در خوانش، مطابق با خط فارسی، از راست به چپ تنظیم شده است.

2. detachment constructions

[ساخت گسسته] ساختاری از جمله است که در آن سازه‌ای ارجاعی که می‌تواند به عنوان یک موضوع یا افزوده در درون یک ساخت محمول - موضوعی انجام وظیفه کند، خارج از مرزهای بندی که حاوی محمول است در سمت چپ یا راست قرار می‌گیرد. نقش مصداق سازه چپ‌چین شده به عنوان موضوع یا افزوده محمول در درون بند توسط یک عنصر ضمیری که هم‌نمایه با گروه چپ‌چین شده است، نمایش داده می‌شود (Lambrecht 2001b: 1050).

پیرو این تعریف، می‌توان چهار مشخصه‌ی صوری را برای ساخت‌های گسسته در نظر گرفت: (۱) جایگاه برون‌بندی سازه چپ‌چین شده؛ (۲) امکان بازگشت سازه چپ‌چین شده به درون بند؛ (۳) هم‌نمایگی ضمیری؛ (۴) مشخصه زیرزن‌جیری معین.

ساخت چپ‌چین شده در فارسی هر چهار ویژگی نام‌برده را داراست. مثال‌های (۳۷) و (۳۸) نمونه‌هایی از چپ‌چین‌شدگی در فارسی هستند. در مثال (۳۷) سازه غزل به عنوان یکی از سه موضوع مرکز از درون بند خارج شده و جایگاه آن را واژه‌بست ضمیری در درون بند می‌گیرد. این خروج، طبق سلسله‌مراتب دسترسی کینان و کامری<sup>۱</sup> (۱۹۷۷) ← دبیرمقدم (۱۳۸۴ الف)، با همراهی «را» مواجه می‌شود. در مثال (۳۸) مضاف‌الیه/ مالک چپ‌چین می‌شود با این تفاوت که مالک، چه قبل از خروج از درون ساخت اضافی و چه بعد از انفکاک از بند، یکی از موضوع‌های مرکز نیست؛ به چنین جملاتی گاه ساخت ملکی بیرونی اطلاق می‌شود (Payne & Barshi 1999). پس تنها وجه افتراق ساخت ملکی بیرونی به عنوان نمونه‌ای از چپ‌چین‌شدگی در فارسی با تعریف لمبرکت در این است که سازه چپ‌چین شده می‌تواند یک غیرموضوع در ساخت محمول - موضوعی باشد.

(۳۷) غزل، کتاب بهش دادم.

(۳۸) غزل، کتابش پیدا کردم.

آگاهی از انگیزه گفتمان - نقشی ساخت‌های چپ‌چین شده می‌تواند ما را به شناخت عمیق‌تری از رخداد‌های «را» در حاشیه چپ بند رهنمون سازد. لمبرکت ساخت گسسته را ابزاری دستوری می‌داند که، به کمک آن، مصداق یک گروه اسمی با درجه مشخصی از

---

1. KEENAN and COMRIE's accessibility hierarchy

دسترس‌پذیری شناختی<sup>۱</sup>، در جایگاهی مستقل از بند متناسب با مقیاس دسترسی مبتدا<sup>۲</sup>، به عنوان مبتدا انتخاب می‌شود (Lambrecht 1994: 182). آنچه بعد از بند می‌آید خبری است که گوینده دربارهٔ مصداق مبتدا به شنونده منتقل می‌کند. برای درک مفهوم دسترس‌پذیری شناختی و نقش آن در ساخت‌های گسسته، مثال (۳۹) را در نظر بگیرید.

(39) Once there was a wizard. He was very wise, rich, and was married to a beautiful witch. They had two sons. The first was tall and brooding, he spent his days in the forest hunting snails, and his mother was afraid of him. The second was short and vivacious, a bit crazy but always game. Now the wizard, he lived in Africa (Givón 1976 → Ibid 177).

جملهٔ آخر در مثال (۳۹) یک ساخت چپ‌چین شده است. سازهٔ the wizard در جایگاه بیرون از بند قرار گرفته و نقش آن به عنوان فاعل را ضمیر بازیافتی he در درون بند ایفا می‌کند. مصداق این سازه نخستین بار توسط یک ساخت وجودی به گفتمان معرفی می‌شود که نشانهٔ دستوری آن کاربرد a است. به محض معرفی این مصداق به گفتمان، یک بازنمایی ذهنی برای آن در ذهن خواننده شکل می‌گیرد. این بازنمایی در ذهن او فعال است که نتیجهٔ آن، ارجاع به مصداق wizard به صورت ضمیری در جایگاه فاعل در جملهٔ دوم است. از جملهٔ سوم تا جملهٔ ماقبل آخر مصادیق جدید دیگری به گفتمان معرفی می‌شوند که می‌توان به two sons، snails و his mother اشاره کرد. حضور این مصادیق در طول گفتمان منجر به تغییر وضعیت شناختی wizard از فعال به نیمه‌فعال می‌شود، چراکه دیگر از کانون آگاهی خواننده به حاشیهٔ ذهن او منتقل می‌گردد. این تغییر وضعیت در ذهن شنونده گوینده را بر آن می‌دارد که برای ارجاع دوباره به مصداق wizard در جملهٔ آخر، ابتدا آن را دوباره به صورت گروه اسمی معرفی یعنی the wizard، در ابتدای جمله و خارج از بند، کدگذاری کرده و نقش آن را در درون بند ضمیر بازیافتی بر عهده گیرد. پس در حقیقت انگیزهٔ گفتمان - نقشی در کاربرد ساخت‌های گسسته فعال‌سازی دوبارهٔ یک مصداق نیمه‌فعال برای مبتدا(ی جمله) شدن است. حال منظور از

1. cognitive accessibility

3. topic accessibility scale

مطابق با مقیاس دسترسی مبتدا، مصادیقی که وضعیت شناختی آنها در ذهن شنونده نیمه‌فعال/ دسترس‌پذیر و فعال است بهترین گزینه برای مبتدا شدن هستند (Lambrecht 1994: 165).

«درجه مشخصی از دسترس‌پذیری شناختی» در سطور فوق را می‌توان فهمید؛ مراد وضعیت نیمه‌فعال/ دسترس‌پذیرِ مصداقِ سازه چپ‌چین‌شده قبل از انفصال از بند است. به محض انفصال، این وضعیت به فعال تغییر می‌کند؛ زیرا آن مصداق دوباره در کانون آگاهی مخاطب قرار می‌گیرد.<sup>۱</sup> لمبرکت (۱۹۹۴) انگیزه گفتمان - نقشی در استفاده از ساخت‌های گسسته را اصلی کاربردشناختی می‌پندارد و از آن ذیل عنوان «اصل جدایی ارجاع و نقش»<sup>۲</sup> نام می‌برد که گوینده را از معرفی یک مصداق و صحبت کردن درباره آن در یک بند واحد بر حذر می‌دارد. حال که انگیزه گفتمان - نقشی ساخت‌های گسسته از جمله چپ‌چین‌شدگی به عنوان یک اصل کاربردشناختی - که قابلیت تعمیم به داده‌های زبان فارسی را نیز داراست - آشکار شد، در ادامه مشخصاً به تحلیل ساخت اطلاعی «را» در حاشیه چپ بند فارسی می‌پردازم. تنها ذکر یک نکته در اینجا باقی می‌ماند. پیش‌تر مختصراً اشاره شد که، به باور نگارنده، چپ‌چین‌شدگی در زبان فارسی تنها مبتداساز نیست. نگارنده نشان خواهد داد که این فرایند تقابل‌ساز نیز می‌تواند باشد. از این رو، ساخت‌های چپ‌چین‌شده در فارسی متناسب با نقش سازه چپ‌چین‌شده به دو دسته ساخت‌های چپ‌چین‌شده مبتداساز و تقابل‌ساز تقسیم می‌شوند.

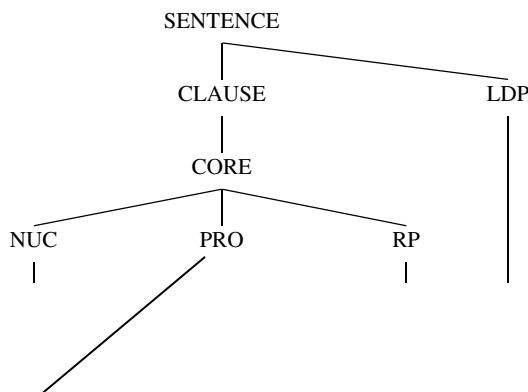
#### ۴-۱ «را» به همراه تنها مبتدای جمله

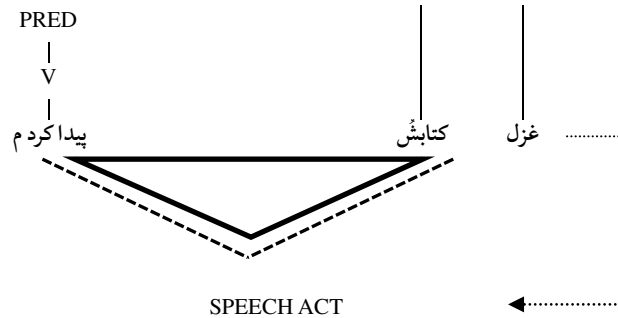
در این بخش تنها به نمایش ساخت نحوی و تعامل آن با ساخت اطلاع در مثال (۳۸) می‌پردازم. در ساخت لایه‌ای بند، جایگاه سازه‌های چپ‌چین‌شده جایگاه گسسته چپ (LDP) است. سازه‌هایی که یکی از موضوع‌های محمول را تشکیل می‌دهند، در صورت قرار گرفتن در این جایگاه، توسط یک عنصر ضمیری در درون بند که نقش دستوری سازه چپ‌چین‌شده را نشان می‌دهد نمایه می‌شوند. این مطلب همسو است با اصل جدایی ارجاع و نقش، به این معنی که ابتدا ارجاع کاربردشناختی به مصداق سازه چپ‌چین‌شده به عنوان مبتدای جمله در جایگاه

۱. گرگوری و مایکلایس (2001) GREGORY & MICHAELIS و گلوکینز (1992) GELUYKENS چپ‌چین‌شدگی را نمونه‌هایی از فرایند گفتمانی تعویض مبتدا (topic shift) یا ارتقاء مبتدا (promotion topic) می‌دانند. این بدان معنی است که مصداق سازه منفک‌شده از بند پس از وقته‌ای در گفتمان پیشین دوباره به عنوان مبتدای جمله انتخاب می‌شود و باعث تغییر موضوع مورد بحث در گفتمان آتی می‌گردد.

2. principle of separation of reference and role (PSRR)

بیرون بند صورت می‌گیرد و سپس نقش دستوری آن سازه در درون بند توسط یک ضمیر بازیافتی تقبل می‌شود. با توجه به انگیزه گفتمان - نقشی ساخت‌های گسسته - که فعال‌سازی مجدد یک مصداق نیمه‌فعال در کانون آگاهی شنونده برای مبتدا شدن است - می‌توان استنباط کرد که حضور «را» به همراه سازه‌ی غزل در حقیقت علامتی است از جانب گوینده که وجود یک بازنمایی ذهنی برای مصداق غزل را در ذهن شنونده مفروض می‌داند؛ به عبارتی دیگر، گوینده می‌داند که مخاطب مشکلی در بازیابی مصداق غزل در ذهن خود ندارد (یعنی پیش‌انگاره تشخیص‌پذیری برقرار است) و نیز می‌داند که این بازنمایی ذهنی هم‌اکنون در کانون آگاهی مخاطب قرار ندارد (یعنی پیش‌انگاره آگاهی برقرار نیست)، پس نمی‌تواند آن را مبتدای جمله قرار دهد مگر اینکه به شکلی بتواند این مصداق نیمه‌فعال را دوباره فعال کند. به این منظور، سازه‌ی غزل را در جایگاه بیرون از بند قرار داده تا مصداق آن در کانون آگاهی مخاطب قرار بگیرد (یعنی پیش‌انگاره آگاهی نیز برقرار می‌شود). حال که هر دو پیش‌انگاره تشخیص‌پذیری و آگاهی، به ترتیب، به کمک «را» و انفصال غزل از بند برقرار شده‌اند، گوینده می‌تواند مصداق غزل را نقطه‌ای برای خبررسانی قرار دهد (یعنی پیش‌انگاره مبتدابودگی نیز برقرار می‌شود). پیامد کاربردشناختی این فرایند این است که مصداق غزل یگانه مبتدای جمله است و حضور «را» تنها نشانگر تشخیص‌پذیر بودن مصداق آن. نکته دیگری در این رابطه درخور توجه است. محدوده کانون بالقوه در فارسی تمام بند است، بنابراین سازه‌هایی که خارج از بند واقع می‌شوند خارج از این محدوده‌اند و در سیطره گره کنش‌گفتار قرار نمی‌گیرند و طبیعتاً نمی‌توانند کانون یا بخشی از آن را تشکیل دهند. نمودار ۵ تعامل ساخت نحوی و اطلاع در مثال (۳۸) را نشان می‌دهد.





نمودار ۵ - «را» به همراه تنها مبتدای جمله

باید توجه کرد که در مثال (۳۸) نیز دو رخداد «را» مشاهده می‌شود: رخداد نخست آن به همراه سازه چپ‌چین شده است که مبتدای جمله به شمار می‌رود؛ رخداد دوم آن به دنبال مفعول مستقیم کتاب است که در حوزه کانون بالفعل جمله واقع شده است. حضور «را» در هر دو مورد نشانه تشخیص‌پذیری است. علت تشخیص‌پذیری غزل را انگیزه گفتمان - نقشی چپ‌چین‌شدگی توضیح می‌دهد: سازه‌ای را می‌توان چپ‌چین کرد که مصداق آن نیمه‌فعال و طبیعتاً تشخیص‌پذیر برای شنونده باشد. مصداق کتاب نیز برای شنونده تشخیص‌پذیر می‌شود به این علت که در ذهن شنونده به مصداق دیگری پیوند می‌خورد که آن مصداق، یعنی غزل، پیش‌تر برای شنونده تشخیص‌پذیر بوده است. حضور واژه‌بست «ش» به دنبال سازه کتاب، بازنمایی دستوری تشخیص‌پذیری مصداق آن برای شنونده است. مصداق کتاب، به رغم تشخیص‌پذیری، نمی‌تواند بر خلاف مصداق غزل مبتدای جمله واقع شود، زیرا تشخیص‌پذیری تنها یکی از سه پیش‌شرط لازم برای مبتدا بودن است و دو پیش‌شرط پیش‌انگاره آگاهی و مبتدابودگی را احراز نمی‌کند؛ به همین علت در محدوده کانون بالفعل بند قرار می‌گیرد.

#### ۲-۴ «را» به همراه مبتدای اولیه و ثانویه

حال به بررسی ساخت ملکی بیرونی دوگانه<sup>۱</sup> مانند مثال (۳) - که در (۴۰) تکرار می‌شود - می‌پردازیم که در آن دو مالک از درون بند به بیرون آن چپ‌چین می‌شوند.

1. double external possession construction

(۴۰) بچه رُ، پیرهن شُ، دگمه شُ بدوز. (دبیرمقدم ۱۳۸۴ الف: ۱۲۹)

جملاتی چون (۳۹) بسامد بالایی در گفتمان فارسی ندارند، از این رو، پیدا کردن گفتمانی طبیعی برای چنین جملاتی دشوار می‌نماید. اما می‌توان بافتی را مجسم کرد که کاربرد جمله (۴۰) در آن صحیح باشد. بافتی را تصور کنید که زوجی، صاحب فرزند، شب‌هنگام در صدد تدارک مقدمات کار برای روز آینده‌اند. همسر به شوهر خود می‌گوید:

(۴۱) بین/ غذا رُ آماده کردم/ گذاشتم توی یخچال/ فقط من فردا زودتر باید برم سر کار/  
لطفاً آگه تونستی/ بچه رُ، پیرهن شُ، دگمه شُ بدوز/ فردا جشن دارن.

برای پاسخ به پرسش دوم دکتر دبیرمقدم — که در پایان زیربخش ۲-۲ مطرح شد — باید دوباره به انگیزه گفتمان — نقشی ساخت‌های گسسته رجوع کرد. مصداق‌های دو سازه بچه و پیرهن برای چپ‌چین‌شدن باید نیمه‌فعال/ دسترس‌پذیر و طبیعتاً تشخیص‌پذیر برای شنونده باشند. بدیهی است برای زوجی صاحب فرزند، مصداق بچه تشخیص‌پذیر است، ولی همسر، با علم به این مطلب که مصداق آن در زمان گفتگو و در بافت موقعیت در کانون آگاهی شوهر خود قرار ندارد، آن را خارج از بند و در جایگاه نخست جمله قرار می‌دهد تا وضعیت شناختی مصداق آن از حالت نیمه‌فعال به فعال ارتقا یابد. مصداق سازه پیرهن نیز، به واسطه پیوند با مصداق بچه، تشخیص‌پذیر می‌شود؛ حضور دو واژه‌بست که مرجع آنها، به ترتیب، بچه و پیرهن است، نشانه دستوری این تشخیص‌پذیری است. طبعاً همسر انتظار ندارد که مصداق پیرهن در زمان گفتگو در کانون آگاهی شوهر قرار داشته باشد، بنابراین، با ترفند چپ‌چین‌شدگی، سازه پیرهن را مانند بچه در بیرون از بند و بعد از بچه قرار داده تا وضعیت نیمه‌فعال آن نیز به فعال تغییر یابد. اکنون مصادیق بچه و پیرهن هر دو تشخیص‌پذیرند و در کانون آگاهی شوهر قرار دارند (یعنی برقراری پیش‌انگاره‌های تشخیص‌پذیری و آگاهی)، پس همسر می‌تواند درباره هر یک از این دو مصداق و رابطه آنها خبری را به شوهر منتقل کند و خبر این است: دگمه‌ی پیرهن بچه رُ بدوز. پس می‌توان نتیجه گرفت که مصادیق پیرهن و بچه، بر پایه اصل جدایی ارجاع و نقش، به ترتیب، مبتدای اولیه و ثانویه‌اند. به خاطر داشته باشیم که مطابق با تعریف گوندل از مبتدا — که در بخش ۳-۱ ارائه شد — مبتدا می‌تواند هستاری باشد که خبر درباره آن، واکنشی

از جانب شنونده باشد؛ پس نیروی منظوری امری در جمله (۳۹) خدشه‌ای بر مبتدا بودن دو سازه بچه و پیرهن وارد نمی‌کند.

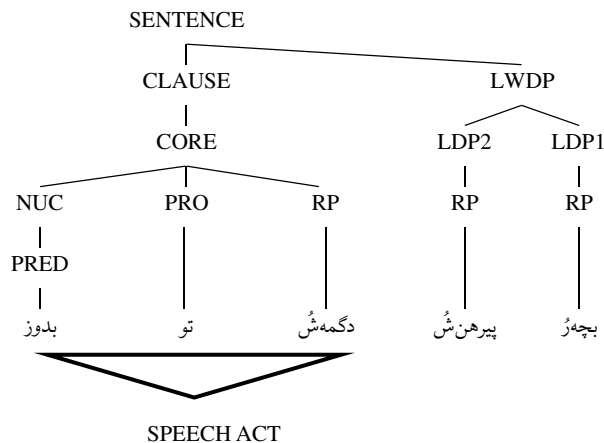
برتری کاربردشناختی مبتدای اولیه نسبت به مبتدای ثانویه، به دلیل برجستگی مصداق مبتدای اولیه در مقایسه با مصداق مبتدای ثانویه، در سطح گفتمان است. بافت (۴۱) نشان می‌دهد که گرچه هر دو مصداق بچه و پیرهن در بافت مورد نظر و قبل از ادای جمله (۴۰) نیمه‌فعال/ دسترس‌پذیرند، اما مصداق بچه در بافت گفتگو از دسترس‌پذیری بیشتری برخوردار است. طبیعی است که همسر می‌داند که مصداق بچه برای شوهرش از مصداق پیرهن دسترس‌پذیرتر است؛ از این رو، اولین جایگاه بیرون بند را به بچه و دومین جایگاه بیرون بند را به پیرهن اختصاص می‌دهد. مصداق دگمه نیز به سبب برقراری رابطه شناختی جزء به کل (دگمه جزئی از پیرهن است) نیمه‌فعال و تشخیص‌پذیر است، اما به دلیل عدم احراز دو پیش‌انگاره آگاهی و مبتدا بودگی، در درون بند و به عنوان بخشی از کانون بالفعل کدگذاری می‌شود.

برای ترسیم بازنمایی‌های نحوی جمله (۴۰)، ساخت لایه‌ای بند در دستور نقش ارجاع به مشکل برمی‌خورد. در ساخت ملکی بیرونی دوگانه دو سازه چپ‌چین شده وجود دارند، در حالی که در ساخت لایه‌ای بند تنها یک جایگاه گسسته چپ وجود دارد. نگارنده در پایان‌نامه دکتری خود (← معزی‌پور ۲۰۱۵) پیشنهاد کرده است که، در چنین شرایطی، جایگاه گسسته چپ بایستی با جایگاه گسسته چپ‌رو جایگزین شود. این جایگاه، در واقع، گره مادر بلافصل دو جایگاه گسسته چپ نخستین و دومین است. بدین ترتیب، مالک بیرونی اول در جایگاه گسسته چپ نخستین و مالک بیرونی دوم در جایگاه گسسته چپ دومین قرار می‌گیرند، که در نمودار ۶ نمایش داده می‌شوند.

#### ۳-۴ «را» به همراه سازه گسسته تقابلی

در مطالعات پیشین مواردی از رخدادهای «را» را می‌توان دید که، در آنها، این عنصر به عنوان نشانه مبتدای تقابلی در نظر گرفته شده است. مثال (۴۲) از این قبیل است.

(۴۲) الف. ساسانُ باهاسُ رقصیدم (نه رامینُ). (Karimi 1989: 74)



نمودار ۶- «را» به همراه مبتدای اولیه و ثانویه

این جملات را می‌توان، با توجه به چهار معیار استخراج‌شده از تعریف لمبرکت – که در بخش ۴ به آنها اشاره شد – نمونه‌هایی از چپ‌چین‌شدگی قلمداد کرد. هر دو سازه ساسان و سپیده از درون بند خارج شده‌اند و امکان بازگشت آنها به درون بند امکان‌پذیر است. به علاوه، واژه‌بست درون بند با سازه چپ‌چین‌شده هم‌نمایه است و سازه چپ‌چین‌شده مشخصه زبرزنجیری معینی دارد. اما سؤال اینجاست که آیا خوانش ساخت اطلاعی در جمله‌های مذکور به گونه‌ای است که سازه‌های چپ‌چین‌شده نقش مبتدا دارند؟ خانم دکتر کریمی در ترجمه‌های انگلیسی مثال (۴۲) از ساخت چپ‌چین‌شده مبتداساز استفاده کرده‌اند. به عنوان مثال، ترجمه انگلیسی مثال (۴۲) چنین است: *Sasan, I danced with him*. نگارنده بر این باور است که این ترجمه در صورتی می‌تواند پذیرفته باشد که ابتدا وضعیت آوایی سازه گسسته تعیین شود. اگر خوانش مبتدایی مد نظر باشد به این معنی که خبری درباره ساسان به شنونده منتقل شود (یعنی ساسان مبتدای دربارگی باشد)، با توجه به انگیزه گفتمان – نقشی ساخت‌های گسسته (یعنی فعال‌سازی دوباره یک مصداق نیمه‌فعال در جایگاه خارج از

بند)، این سازه با تکیه فعال‌سازی<sup>۱</sup> (Lambrecht 1994) و مکث (به صورت ویرگول در نوشتار) از بند جدا می‌شود و تکیه اصلی در درون بند و بر روی فعل جمله قرار می‌گیرد. این خوانش مبتدایی و مشخصه‌های آوایی آن در (۴۳) نمایش داده می‌شود. طبق این خوانش، ترجمه خانم دکتر کریمی صحیح است.

(۴۳) ساسان، باهاش رقصیدم.

اما اگر خوانش تقابلی باشد یعنی تقابل دو مصداق ساسان و رامین نسبت به یک گزاره مدّ نظر باشد، آنگاه باید سازه ساسان بدون مکث (طبیعتاً بدون ویرگول در نوشتار) ادا شود به گونه‌ای که تکیه اصلی جمله بر روی همین سازه قرار بگیرد، که می‌توان در (۴۴) مشاهده کرد. طبق این خوانش، ترجمه دکتر کریمی ناصحیح است و باید به جای آن، ترجمه *it was Sasan that I danced with* را آورد. در این خوانش تقابلی می‌توان به‌وضوح مشاهده کرد که مصداق ساسان در تقابل با مصداق رامین قرار می‌گیرد.

(۴۴) ساسان باهاش رقصیدم (نه رامین).

به نظر می‌رسد که تلقی دکتر کریمی مبنی بر نقش «را» به عنوان نشانه مبتدای تقابلی در مثال (۴۲) از همان باور غلط تساوی مبتدا با اطلاع کهنه نشئت می‌گیرد. با توجه به اینکه مصداق ساسان در مثال (۴۲) برای شنونده کهنه است و در تقابل ضمنی با مصداق رامین قرار می‌گیرد، این امر، به باور نگارنده، موجب تلقی مبتدای تقابلی بودن آن شده است. برای تعیین وضعیت ساخت اطلاعی این مثال، به تحلیل آن از منظر لمبرکت می‌پردازم. نخست لازم است که بافتی را تداعی کنیم که جمله (۴۲) در آن یک پاره‌گفتار باشد. بافت (۴۵) را در نظر بگیرید.

(۴۵) الف. دیشب تو عروسی با کی رقصیدی، ساسان یا رامین؟

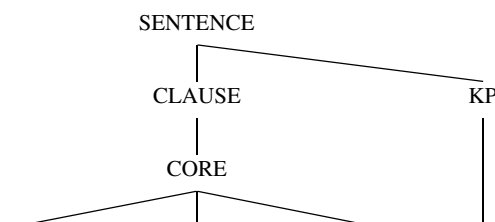
ب. ساسان باهاش رقصیدم.

پاره‌گفتار (الف ۴۵) پیش‌انگاره شنونده با X رقصید را تداعی می‌کند. بنابراین، هر مصداقی که

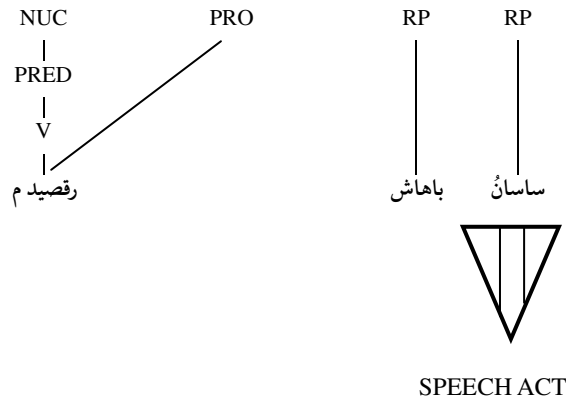
---

1. activation accent

در جایگاه X قرار بگیرد، چون این گزاره باز را تکمیل می‌کند، به عنوان کانون جمله در نظر گرفته می‌شود. نکته مهم اینجاست که پاره‌گفتار (۴۵الف)، در پیش‌انگاره تداعی شده، این امکان را برای شنونده مهیا می‌کند که ارزش صحیح X را از مجموعه‌ای تشخیص‌پذیر با اعضای مشخص (ساسان و رامین)، که مصادیق آنها در بافت بلافصل گفتمان آمده‌اند، انتخاب کند. بنابراین، مصداق ساسان را باید در درجه اول کانون و در درجه دوم تقابلی دانست، چراکه با انتخاب آن به عنوان ارزش صحیح، مصداق رامین از گردونه رقابت برای تکمیل گزاره باز تداعی شده خارج می‌شود. پس، ساسان یک کانون تقابلی در بافت (۴۵) است و حضور «را» باز هم تنها به مثابه علامتی است که نشان می‌دهد مصداق هر اسمی که در جایگاه کانون جمله قرار بگیرد به زمینه مشترک گوینده و شنونده تعلق دارد. این نگارنده (معزی‌پور ۲۰۱۵)، به پیروی از مونلر (Monlár 2006: 224)، پیشنهاد کرده است که در حاشیه چپ بند فارسی می‌توان نوعی از کانون محدود را تصور کرد که تنها برای بیان تقابل میان اعضای یک مجموعه، که مصادیق آنها پیش‌تر در گفتمان ذکر شده‌اند و یا در موقعیت گفتگو برای شنونده کاملاً برجسته هستند، مورد استفاده قرار گیرد. این جایگاه نحوی در حاشیه بند جایگاه تقابل<sup>۱</sup> خوانده می‌شود. تصریح می‌کنم جایگاه تقابل می‌تواند میزبان سازه‌هایی باشد که مصادیق آنها کانونی باشند، تنها به این شرط که آن مصادیق به مجموعه‌ای تشخیص‌پذیر با اعضای مشخص تعلق داشته باشند. بنابراین، سازه ساسان در (۴۵ب) در جایگاه تقابل واقع می‌شود. حال می‌توان تعامل نحو و ساخت اطلاع در مثال (۴۵ب) را در نمودار ۷ به نمایش گذاشت.



1. kontrast-position (KP)



نمودار ۷ - «را» به همراه سازه گسسته تقابلی

#### ۴-۴ «را» به همراه کانون پیشاینده

در این بخش به بررسی همراهی «را» در کنار کانون جمله می پردازیم. مثال (۴۶) را در نظر بگیرید.

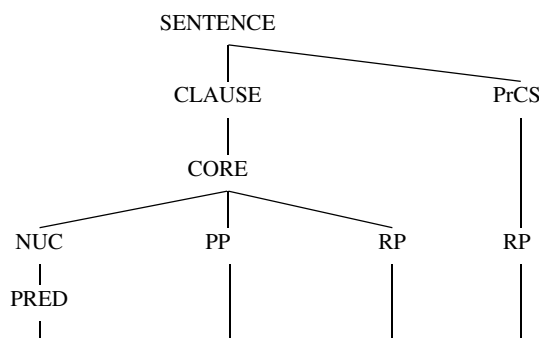
(۴۶) الف. برای روز زن چی کادو گرفتی؟

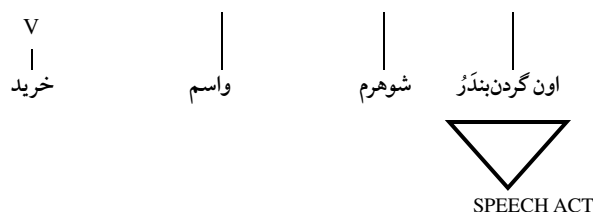
ب. اون گردن بند ز شوهرم واسم خرید.

ابتدا به تحلیل ساخت اطلاع جمله پردازیم. مصداق سازه مرکب 'اون گردن بند ز' جایگزین ارزش مجهولی می شود که پرسش واژه چی در ساخت پیش انگاره جمله (الف) تداعی می کند، پس کانون محدود جمله است و تکیه اصلی جمله بر روی آن می نشیند. از طرفی مصداق شوهرم، به دلیل فعال سازی چارچوبه روز زن، از طریق تکیه فعال سازی برای شنونده قابل تشخیص و دسترس پذیر می شود و باید آن را بخشی از پیش انگاره ای دانست که جمله (ب) تداعی می کند. نکته جالب توجه در این مثال ارتباطی است که میان وزن واژشناختی یک اسم، وضعیت شناختی و نقش ساخت اطلاعی آن در جمله می توان دید. مفعول مستقیم در مثال مذکور به صورت یک گروه اسمی کدگذاری شده است که پیش از آن یک اشاره نما و بعد از آن نشانه مشخص بودگی «>» و نشانه تشخیص پذیری «را» اضافه شده است. پرسش اینجاست که چرا گوینده جمله (ب) برای کدگذاری مصداق مفعول نه تنها به

یک گروه اسمی (مانند گردن‌بند به‌تنهایی) اکتفا نکرده، بلکه از عناصر دیگری چون اون، «ت» و «را» نیز استفاده کرده است. پاسخ این پرسش را در وضعیت شناختی مصداق مفعول در ذهن شنونده می‌توان یافت. گوینده جمله (ب) می‌داند که مصداق گردن‌بند برای شنونده‌اش در زمان گفتگو تشخیص‌پذیر است؛ به فرض، چند روز پیش، این گردن‌بند را، به هنگام عبور، در ویرترین مغازه‌ای دیده و چند ثانیه‌ای را به تماشای آن مشغول شده‌اند. اما گوینده می‌داند که، در زمان ادای جمله (ب)، مصداق آن گردن‌بند در ذهن شنونده‌اش، به دلیل گذشت زمان، غیرفعال است؛ از این رو، استفاده از «را» در کنار سایر ابزارهای ساخت‌واژی حربه‌ای است از سوی گوینده تا تشخیص‌پذیر بودن مصداق آن گردن‌بند را برای شنونده یادآوری کند. طبق سلسله‌مراتب دسترسی مبتدا (Lambrecht 1994: 165)، مصادیق فعال و نیمه‌فعال بهترین گزینه برای مبتدا شدن هستند و عناصر غیرفعال به سمت کانونی شدن گرایش دارند. به همین دلیل است که مصداق گردن‌بند، به رغم تشخیص‌پذیر بودن، در مثال فوق نقش کانون جمله را بر عهده می‌گیرد.

در نمایش ساخت لایه‌ای بند در جمله (۴۶ب)، سازه پیش‌آیندشده به عنوان یکی از موضوع‌های مرکز در جایگاه پیشین مرکز قرار می‌گیرد، چراکه پیش از فاعل واقع می‌شود و در درون مرکز از خود شکافی بر جای می‌گذارد. تعامل ساخت نحوی و اطلاع در این جمله در نمودار ۸ ترسیم شده است. در این شکل می‌توان دیگر بار دید که «را» در کنار سازه‌ای قرار گرفته که مصداق آن تشخیص‌پذیر بوده و نقش کانون جمله را ایفا می‌کند.





نمودار ۸ - «را» به همراه کانون محدود نشاندار

## ۵ نتیجه

در بررسی پیشینه «را» کفه ترازو برای تعیین نقش «را» در زبان فارسی بیشتر به سمت مفهوم تشخیص‌پذیری است، از نخستین اظهار نظر برنارد کامری (۱۹۷۸) گرفته تا آخرین اظهار نظر جاسبی (۲۰۱۷). نگارنده نیز، با توجه به همین پیشینه و با ارائه شواهدی در بخش ۴ مبتنی بر نظریه ساخت اطلاع لمبرکت، نشان داد که «را» در زبان فارسی قابلیت همراهی با هر سه مقوله مبتدا، کانون و تقابل در سطح جمله را داراست. ولی وجه مشترک رخدادهای «را» را باید مفهوم تشخیص‌پذیری به عنوان مقوله‌ای فراجمله‌ای و گفتمانی در نظر گرفت. بدین منظور، از تعامل میان ساخت نحوی و اطلاع در دستور نقش و ارجاع استفاده کردیم تا بتوانیم تنوع ساخت اطلاعی سازهایی را که در حاشیه چپ بند فارسی واقع شده و با «را» همراه می‌شوند را به تصویر کشیم.

نگارنده (← معزی پور ۱۳۹۳) در تأیید نقش «را» به عنوان نشانه تشخیص‌پذیری از نگاهی تاریخی، با استناد به سلسله‌مراتب مبتدابودگی (SIEWIERSKA 2004: 149) نشان داده است که این پس‌اضافه از دوره میانه تا دوره معاصر حساسیت خود را نسبت به مفهوم مبتدابودگی و مؤلفه‌های مرتبط با آن چون جاننداری و معرفگی از دست داده، به گونه‌ای که امروزه می‌توان «را» را در کنار اسم‌هایی به کاربرد که اسم جنس غیرجاندارند و می‌توانند کانون جمله واقع شوند، مانند جمله 'صدقه بلا را دفع می‌کند'، که می‌تواند پاره‌گفتار خبررسانی درباره اهمیت صدقه باشد<sup>۱</sup>. از بین رفتن این حساسیت پدیده ثانویه‌ای به همراه دارد و آن این است که «را»

۱. برای آگاهی بیشتر از دگردیسی‌های تاریخی «را» در ارتباط با مفاهیم مبتدابودگی، معرفگی و جاننداری ← BOSSONQ 1985; Hopper & Traugott 2003: 165-168; Paul 2003, 2008; Key 2008; Haiq 2008: 152-160; Dalrymple &

می‌تواند در فارسی امروز در ساخت اطلاع جمله نه تنها در کنار مبتدا بلکه در کنار سازهایی قرار بگیرد که مصادیق آنها کانونی یا تقابلی اند.

#### منابع

- دبیرمقدم، محمد (۱۳۸۴ الف)، «پیرامون 'را' در زبان فارسی»، پژوهش‌های زبان‌شناختی فارسی، ص ۸۳-۱۴۶، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۴ ب)، «زبان فارسی و نظریه‌های زبانی: در جستجوی چارچوبی برای تدوین دستور جامع زبان فارسی»، پژوهش‌های زبان‌شناختی فارسی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ص ۲۳۰-۲۶۷.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۰)، «معرفی و نقد کتاب مطالعه‌ای در ساخت گفتمانی زبان فارسی»، دستور، ش ۷، ص ۲۲۳-۲۹۳.
- درزی، علی (۱۳۸۵)، «ضرورت تمایز میان فرایند ارتقاء و مبتداسازی»، دستور، ش ۲، ص ۱۶۱-۱۸۷.
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۴۹)، «'را' در زبان فارسی امروز»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، ش ۹۳، ص ۹-۲۲.
- معزّی‌پور، فرهاد (۱۳۹۳)، «نگاهی نقش‌گرا - ساخت‌گرا به مفعول رایبی و نمایه‌ای در زبان فارسی»، مجموعه مقالات دانشگاه علامه طباطبائی، ص ۱۱۹۳-۱۲۱۲.
- Aissen, J. (2003), "Differential Object Marking: Iconicity vs. Economy", *Natural Language and Linguistic Theory*, 21 (3), pp. 435-483.
- Bosson, G. (1985), *Empirische Universalienforschung: Differentielle Objektmarkierung in den neuiranischen Sprachen*, Tübingen: Narr.
- Bresnan, J. and S. Mchombo (1987), "Topic, Pronoun, and Agreement in Chicheŵa", *Language*, 63 (4), pp. 741-782.
- Brown, W. (1970), "More on Definiteness Markers: Interrogatives in Persian", *Linguistic Inquiry*, 1 (3), pp. 359-363.
- Chafe, W. (1976), "Givenness, Contrastiveness, Definiteness, Subjects, Topics, and Point of View", *Subject and Topic*, Ch. Li (ed.), New York: Academic Press, pp. 25-55.
- \_\_\_\_\_ (1987), "Cognitive Constraints on Information Flow", *Coherence and Grounding in Discourse*, R. Tomlin (ed.), Amsterdam: John Benjamins, pp. 21-51.
- Chomsky, N. (1977), "On Wh-movement", *Formal Syntax*, P. Culicover, Th. Wasow and A.

- Akmajian (eds.), New York: Academic Press, pp. 71-132.
- Clair, N. W. (2016), *Differential Object Marking in Spoken Persian: Towards an Enriched Typology*, PhD dissertation, Santa Cruz: University of California.
- Comrie, B. (1978), "Definite Direct Objects and Referent Identification", *Pragmatics Microfiche*, 3.1.D3.
- (1981), *Language Universals and Linguistic Typology: Syntax and Morphology*, Chicago: University of Chicago Press.
- Dabir-Moghaddam, M. (1992), "On the (In)dependence of Syntax and Pragmatics: Evidence from the Postposition *-ra* in Persian", *Cooperating with Written Texts: The Pragmatics and Comprehension of Written Texts*, D. Stein (ed.), Berlin: Mouton de Gruyter, pp. 549-573.
- Dalrymple, M. and I. Nikolaeva (2011), *Objects and Information Structure*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Erteschik-Shir, N. (2007), *Information Structure: The Syntax-Discourse Interface*, Oxford: Oxford University Press.
- Fery, C. and Sh. Ishihara (2016), *The Oxford Handbook of Information Structure*, Oxford: Oxford University Press.
- Fillmore, Ch. (1968), "The Case for Case", *Universals in Linguistic Theory*, E. Bach and R. Harms (eds.), London: Holt, Rinehart and Winston, pp. 1-25: available at <http://linguistics.berkeley.edu/~syntaxcircle/syntaxgroup/spr08/fillmore.pdf>
- Frascarelli, M. and R. Hinterhölzl (2007), "Types of Topics in German and Italian", *On Information Structure, Meaning and Form*, S. Winkler and K. Schwabe (eds.), Amsterdam: John Benjamins, pp. 87-116.
- Ganjavi, Shadi (2007), *Direct Objects in Persian*, PhD dissertation, University of Southern California.
- Geluykens, R. (1992), *From Discourse Process to Grammatical Construction: On Left-Dislocation in English*, Amsterdam: John Benjamins.
- Ghomeshi, J. (1997), "Topics in Persian VPs", *Lingua*, 102 (2-3), pp. 133-167.
- Givón, T. (1984), *Syntax: A Functional-Typological Introduction*, vol. 1, Amsterdam: John Benjamins.
- Gregory, M and L. Michaelis (2001), "Topicalisation and Left-Dislocation: A Functional Opposition Revisited", *Journal of Pragmatics*, 33 (11), pp. 1665-1706.
- Gundel, J. (1988), "Universals of Topic-Comment Structure", *Studies in Syntactic Typology*, M. Hammond, E. Moravcsik and J. Wirth (eds.), Amsterdam: John Benjamins, pp. 209-239.

- Gundel, J., N. Hedberg and R. Zacharsky (1993), "Cognitive Status and the Form of Referring Expressions in Discourse", *Language*, 69 (2), pp. 274-307.
- Haig, G. (2008), *Alignment Change in Iranian Languages: A Construction Grammar Approach*, Berlin: Mouton de Gruyter.
- Halliday, M. (1967), "Notes on Transitivity and Theme in English: Part 2", *Journal of Linguistics*, 3 (2), pp. 199-244.
- Hopper, P. and S. Thompson (1980), "Transitivity in Grammar and Discourse", *Language*, 56 (2), pp. 251-299.
- Hopper, P. and E. Traugott (2003), *Grammaticalization*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Hosseini Fatemi, M. (2013), *The Semantics of Persian Object Marker '-ra'*, MA thesis, Carlton University.
- Iemmolo, G. (2011), *Towards a Typological Study of Differential Object Marking and Differential Object Indexation*, PhD dissertation, University of Pavia.
- Jasbi, M. (2014), Semantics of Differential Object Marking in Persian, qualifying paper, Stanford University, available at [https://web.stanford.edu/~masoudj/persian\\_dom\\_semantics\\_draft.pdf](https://web.stanford.edu/~masoudj/persian_dom_semantics_draft.pdf)
- (2017), "The Semantics of *ra*: Let's Be More Specific", Presented at "The First North American Conference in Iranian Linguistics", Stony Brook University, April 2017.
- Karimi, S. (1989), *Aspects of Persian Syntax, Specificity, and the Theory of Grammar*, PhD dissertation, University of Washington.
- (1990), "Obliqueness, Specificity, and Discourse Functions: -*Ra* in Persian", *Linguistic Analysis*, 20 (3-4), pp. 139-191.
- Keenan, E. and B. Comrie (1977), "Noun Phrase Accessibility and Universal Grammar", *Linguistic Inquiry*, 8 (1), pp. 63-99.
- Key, G. (2008), "Differential Object Marking in a Persian Medieval Text", *Aspects of Iranian Linguistics*, S. Karimi, V. Samiian and D. Stilo (eds.), London: Cambridge Scholars Publishing, pp. 227-247
- Kiss, K. E. (1998), "Identificational Focus Versus Information Focus", *Language*, 74 (2), pp. 245-274.
- Lambrecht, K. (1986), *Topic, Focus and the Grammar of Spoken French*, PhD dissertation, Berkeley: University of California.
- (1994), *Information Structure and Sentence Form: Topic, Focus, and the Mental Representation of Discourse Referents*, Cambridge: Cambridge University Press.
- (2000), "When Subjects Behave Like Objects", *Studies in Language*, 24 (3), pp. 611-

682.

- (2001a), "A Framework for the Analysis of Cleft Constructions", *Linguistics*, 39 (3), pp. 463-516.
- (2001b), "Dislocation", *Language Universals and Language Typology: An International Handbook*, M. Haspelmath et al. (eds.), Berlin: Mouton de Gruyter, pp 1050-1078.
- Lambton, A. (1984), *Persian Grammar*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Lazard, G. (1982), "Le morpheme *-ra* en Persan et les relations actancielles", *Bulletin de la Société de Linguistique de Paris*, 77 (1), pp. 177-208.
- Leino, J. (2013), "Information Structure", *The Oxford Handbook of Construction Grammar*, Th. Hoffmann and G. Trousdale (eds.), Oxford: Oxford University Press, pp. 329-344.
- Mahootian, Sh. and L. Gebhardt (1997), *Persian*, London: Routledge.
- Monlár, V. (2006), "On Different Kinds of Contrast". *Architecture of Focus*, V. Molnár and S. Winkler (eds.), Berlin: Mouton de Gruyter, pp. 197-233.
- Moezzi-pour, Farhad, (2015), *A Functional Characterization of the Persian Left Periphery in an RRG-Constructional Account*, PhD dissertation, Trinity College Dublin.
- Nikolaeva, I. (2001), "Secondary Topic as a Relation in Information Structure", *Linguistics*, 39 (1), pp. 1-49.
- Paul, L. (2003), "Early Judaeo-Persian in a Historical Perspective: The Case of the Prepositions *be*, *u*, *pa(d)*, and the suffix *-ra*", *Persian Origins: Early Judaeo-Persian and the Emergence of New Persian*, L. Paul (ed.), Wiesbaden: Harrassowitz Verlag, pp. 177-194.
- (2008), "Some Remarks on the Persian Suffix *-ra* as a General and Historical Linguistic Issue", *Aspects of Iranian Linguistics*, S. Karimi, V. Samiian and D. Stilo (eds.), London: Cambridge Scholars Publishing, pp. 329-337.
- Payne, D. and I. Barshi (1999), "External Possession: What, Where, How, and Why", *External Possession*, D. Payne and I. Barshi (eds.), Amsterdam: John Benjamins, pp. 1-31.
- Polinsky, M. (1995), "Double Objects in Causatives: Towards a Study of Coding Conflict", *Studies in Language*, 19, pp. 129-221.
- Prince, E. (1981), "Towards a Taxonomy of Given-new Information", *Radical Pragmatics*, P. Cole (ed.), New York: Academic Press, pp. 223-254.
- Rahimian, J. and F. Hajiani (2009), "Semantic-Pragmatic Functions of *ra* in Persian: a Diachronic and Synchronic Study", *Journal of Indo-European Studies*, 37 (3/4), pp. 399-420.
- Reinhart, T. (1982), "Pragmatics and Linguistics: An Analysis of Sentence Topic", *Philosophica*, 27

- (1), pp. 53-94.
- Rizzi, L. (1997), "The Fine Structure of the Left Periphery", *Elements of Grammar. Handbook in Generative Syntax*, L. Haegeman (ed.), Springer, pp. 281-337.
- Roberts, J., B. Delforooz and C. Jahani (2009), *A Study of Persian Discourse Structure*, Acta Universitatis Upsaliensis.
- Sadrai, M. (2014), *Cognitive Status and `ra`-Marked Referents of Nominal Expressions in Persian Discourse*, PhD dissertation, The University of Minnesota.
- Shokouhi, H. and P. Kipka (2003), "A Discourse Study of Persian -ra", *Lingua*, 113 (10), pp. 953-966.
- Siewierska, A. (2004), *Person*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Stalnaker, R. (1974), "Pragmatic Presupposition". *Semantics and Philosophy*, M. Munitz and P. Unger (eds.), New York University Press, pp. 197-214.
- Thompson, S. and P. Hopper (2001), "Transitivity, Clause Structure and Argument Structure", *Frequency and the Emergence of Linguistic Structure*, J. Bybee and P. Hopper (eds.), Amsterdam: John Benjamins, pp. 27-60.
- Vallduví, E. (1992), *The Informational Component*, Garland Publishers.
- (1995), "Structural Properties of Information Packaging in Catalan", *Discourse Configurational Languages*, K. É. Kiss (ed.), pp. 122-152.
- Van Valin, R. (1993), "A Synopsis of Role and Reference Grammar", *Advances in Role and Reference Grammar*, R. Van Valin (ed.), Amsterdam: John Benjamins, pp. 1-164.
- (2005), *Exploring the Syntax-Semantics Interface*, Cambridge: Cambridge University Press.
- (2008), "RPs and the Nature of Lexical and Syntactic Categories in Role and Reference Grammar", *Investigations of the Syntax-Semantics-Pragmatics Interface*, R. Van Valin (ed.), Amsterdam: John Benjamins, pp. 161-178.
- Van Valin, R. and R. LaPolla. (1997), *Syntax: Structure, Meaning and Function*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Windfuhr, G. (1979), *Persian Grammar. History and State of Its Study*, Berlin: Mouton de Gruyter.